

حمید اشرف و فدایان

در آئینه

"نوارهای گفتگوی دو سازمان"

بهباد کریمی

فهرست

- از گفتار تا نوشتار..... ۵
- پیش‌سخن..... ۶
- فصل یک: برخورد با تحولات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق..... ۱۱
- تحلیل حمید از این تحولات چیست؟..... ۱۱
- پیشنهادها و هشدارهای حمید در این رابطه چه بود؟..... ۱۳
- برخورد دو روی‌کرد را داریم..... ۱۵
- نقد و قیاس!..... ۱۶
- رونمایی اهمیت چنین برخوردی در پسا واقعه..... ۱۷
- فصل دو: چگونگی برخورد با موضوع جبهه نیروهای انقلابی..... ۱۹
- چرایی بحث جبهه و سابقه آن..... ۱۹
- جبهه یا وحدت؟..... ۲۱
- درک از جبهه..... ۲۴
- جبهه: هدف، مشی و رهبری آن..... ۲۵
- کدام جبهه؟..... ۲۷
- فصل سه: پیرامون وحدت چپ انقلابی..... ۲۹
- وحدت بر چه اساس؟..... ۲۹
- تحقق وحدت از بالا یا با تکیه بر بدنه؟..... ۳۱
- وحدت و مشی سیاسی..... ۳۲
- وحدت را از کجا باید شروع کرد؟..... ۳۵

- ۳۵.....نشریه مشترک با کدام ضوابط؟
- ۳۷.....درنگی بر پاره‌ای مسایل اساسنامه‌ای
- ۳۹.....اولین شماره نشریه مشترک و آخرین آن! فصل چهارم: مواجهه با اپوزیسیون و صف بندی کمونیزم جهانی، و چند مورد نظری
- ۴۱.....
- ۴۱... اشراف تحسین‌برانگیز حمید اشرف بر صف‌بندی‌ها در خارج کشور
- ۴۳.....نوع مناسبات با جریان حامی جنبش مسلحانه در خارج کشور
- ۴۵.....حساسیت‌های ایدئولوژیک در حمید اشرف
-حساسیت حمید به تئوری سه جهان چین و نوع نگاه وی
- ۴۷.....به شوروی
- ۴۹.....مواجهه حمید اشرف و فداییان با حزب توده ایران
- ۵۱.....حمید اشرف و "پروچینی"ها
- ۵۳.....حمید اشرف و سازش‌ناپذیری بر سر مبارزه مسلحانه
- ۵۵.....پسگفتار

از گفتار نا نوشتار

آنچه در این کتابچه از نظر خواننده می‌گذرد شکل نوشتاری و بسط یافته گفتاری است که توسط نگارنده در "سمینار حمید اشرف" به بیان در آمد. در این سمینار که روز ۱۳ تیرماه ۱۳۹۵ در شهر کلن آلمان برگزار شد، در آغاز صحبتیم تعهد کردم تا در اولین فرصت ممکن، متن تفصیلی گفتارم را تنظیم کرده و آن را در معرض دید و نقد عمومی بگذارم. اینک، خرسند از عملی شدن وعده‌ای که در آن سمینار داده شد، نوشتار حاضر را با تقدیم به نام و یاد ماندگار رفیق حمید اشرف به نشر می‌سپارم و امید دارم که این برداشت تنظیمی از مفاد نوارهای گفتگوی دو سازمان "فدایی" و "مجاهدین مارکسیست" در چهل و یک سال پیش، بتواند در راستای شناساندن باز هم بیشتر اندیشه و منش این رهبر نامدار جنبش فدایی مفید بیفتد.

تیر ماه ۱۳۹۵

بهزاد کریمی

پیشا سخن

موضوع این نوشتار، اندیشه و منش حمید اشرف است. در این نوشتار تلاش شده تا درنگی به عمل آید روی خود داشته‌های این چهره فرهمند جنبش فدایی و نیز تاملی صورت گیرد بر نوع برخورد او با چالش‌های جنبش انقلابی زمانه‌اش در آئینه گفتگوهایی که اسفند ماه ۱۳۵۴ میان "چریک‌های فدایی خلق" و "مجاهدین خلق مارکسیست" انجام گرفته بود. در این نوشته نگارنده برآنست که با نگاه به دیدگاه‌ها و رویکردهای حمید اشرف در همین مذاکرات، توانمندی‌های سیاسی و روشی او را زیر پرتو آگاهی‌های بیشتر بگذارد تا از این طریق، حد تکوین دیدگاه‌های این چریک هوشمند در پایانه زندگی سراسر پیکارش سنجشی درخور یابد.

نوشته حاضر، مکتبی هم دارد بر ارتباط منطقی عناصر اندیشگی فدایی در طول زمان و به منظور فهم پیوستگی مسیری که این جریان در ده‌سال نخست خود طی کرد. انگشت نهادن بر آن باورهای جنینی و یا شکل گرفته متناقض در نمادهای رهبری پیش از ۸ تیر ۱۳۵۵، که تقسیمات بعدی سازمان از دل همان باورها جریان یافتند و با پیشروی‌شان بر بستر انقلاب و بعد آن، شکل‌گیری به خود گرفتند. نیز اینکه، اگر هم مسئولیت بد و خوب هر دوره تاریخی از این جنبش را می‌باید بر دوش همان‌هایی دانست که آنرا مدیریت کرده و زیسته‌اند، اما پسا واقعیت فدایی، نتیجه منطقی پیشاحقیقت آن بوده و در واقع امتداد و حاصل همان تناقضاتی که چریک فدایی آنها را از پیش در خود حمل می‌کرده است.

وجه رهبری در شخصیت حمید اشرف تا حدود زیادی تحت‌الشعاع ویژگی‌های پارتیزانی وی قرار گرفته و نتیجتاً نام او در تاریخ معاصر، عموماً با توانمندی‌های نظامی و فرماندهی طراز بالای چریکی‌اش جا افتاده است. و این، چندان هم غیر طبیعی نیست هر آینه در نظر آید که در شرایط "عمر متوسط هر چریک شش ماه"، فقط حمید را داشتیم که توانست نزدیک به ده سال تمام و آنهم در صف مقدم مبارزه مرگ و زندگی دوام آورد. وقتی بر این واقعیت اذعان داشته باشیم که تنها این استثنا را سراغ داریم که با تهوری شگرف و البته زیر آتش دفاع فداکارانه هم‌تیمی‌هایش چند بار توانست تنگ‌ترین حلقه‌های محاصره را در هم بشکند و از تور ساواک بگریزد. هنگامی که ببینیم اشرف تنها رهبر جان بدر برده‌ای بوده از میان آن چند حلقه رهبری سازمان که جملگی‌شان زود هنگام جان باختند ولی او

همچنان ماند و به مدت پنج سال سازمانش را رهبری کرد. و نیز وقتی که، حمید اشرف را نه تنها در زمره آن نه نفری بنگریم که فروردین ۱۳۵۰ برای سرهایشان جایزه تعیین شد بلکه او را در کابوس شاهانه‌ای باز پاییم که اعلیحضرت را از آن رهایی نبوده است. بنابراین جای تعجب ندارد اگر نام کسی با چنین مشخصاتی، در تاریخ ایران معاصر بیشتر به عنوان اسطوره مبارزه چریکی شناخته و ثبت شود تا با خصوصیت‌های مدیریتی و رهبری سیاسی‌ای که او در وجودش تبلور داده بود. پس رواست هرگاه که در چهلمین سالگرد ۸ تیر، بیش از همه به توانایی‌های استراتژیکی و تاکتیکی، و واقع بینی‌ها و هوشمندی‌های سیاسی او از یکسو و نیز محدودیت‌ها و خطاهای فکری‌اش از سوی دیگر پرداخته شود تا متکی بر این پردازش‌ها، تاریخ چریک فدایی نیز با روشنایی بیشتری در معرض دید قرار گیرد. درونمایه نوشتار حاضر، نمایه‌ای است از این واقعیت که بخش مهمی از تاریخ فدایی را حمید اشرف نوشت!

منبع استناد این نوشتار، محتویات آخرین دور از گفتگوهای است که بین رهبری دو سازمان صورت گرفت. این گفتگوها در یکی از پایگاه‌های سازمان با شرکت زنده یادان حمید اشرف و بهروز ارمغانی از طرف چریک‌های فدایی خلق و جانب‌اخترگان تقی شهرام و جواد فاندی به نمایندگی از مجاهدین خلق مارکسیست طی ۱۲ ساعت جریان داشته و جمعاً در ۱۲ فایل صوتی ضبط شده بودند. ماجرای بایگانی این نوارها "یکی داستانی است پر از آب چشم" که از آن می‌گذرم و فقط به این بسنده می‌کنم که مفاد آنها سرانجام نزدیک به چهار دهه بعد و به همت "انتشارات اندیشه و پیکار" به محوریت زنده یاد تراب حق شناس، انتشاراتی که شاخص به رسالت "تنظیم و انتشار اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ایران" است، در شهریور ماه ۱۳۹۳ به شکل کتابی مدون با عنوان "گفت و گوهای درونی بین دو سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران" انتشار یافت. کتابی که ثمره آن جد و جهدی بود که کوشندگان در ادامه تلاش اولیه "سازمان چریک‌های فدایی خلق" برای پیاده کردن نوارها، همت به خرج داده و با صرف وقت، زحمت و حوصله، این گفتگوها را بگونه امانت دارانه‌ای شکل نوشتاری داده‌اند. ناشرین این کتاب، در عین حال با علامت‌گذاری‌های لازم در متن نیز، توانسته‌اند فهم مطالب را برای خواننده تسهیل کنند. هسته "انتشارات اندیشه و پیکار" با نشر این کتاب، خدمت ارزشمندی به امر تثبیت بخشی از تاریخ معاصر ایران رسانده و کارش براستی جای تقدیر دارد.

اهمیت تاریخی این منبع در اینست که بیانگر ابراز نظر مستقیم و بلاواسطه گفتگو کننده‌هاست و بی هیچ دخالتی از سوی دیگران. سندی مطلقاً دست ناخورده و چونان آینه‌ای شفاف که در آن رفتار و گفتار مذاکره کنندگان را همانگونه می‌توان یافت که تجلی داشته‌اند. بعلاوه، این سخنان در آستانه ضربات کمرشکن بر سازمان و چهار ماه مانده به کشته شدن

حمید اشرف در روز ۸ تیر ۱۳۵۵ به بیان در آمده‌اند و به دیگر سخن، واپسین سند از اظهار نظرات رهبران سازمان هستند پیرامون یک رشته موضوعات مبرم جنبش آن زمان و نیز بازتاب آخرین رویکردها و تحولاتی که سازمان چریک‌های فدایی خلق تا آن مقطع پشت سر گذاشته بود. اهمیت مضاعف مفاد نوارهای این نشست اما از آنجاست که مذاکره کنندگانش نه فقط در موقعیت رهبری قرارداشته‌اند بلکه بویژه در رابطه با سازمان ما، رقابلی بوده‌اند چونان فشرده چندین سال امر رهبری سیاسی-تشکیلاتی در آن و هر کدامشان نیز عصاره نزدیک به پانزده سال از مبارزه چپ آن دوره از ایران. رهبرانی که به یک اعتبار، باز تولیدشان بلافاصله و در چنان سطحی میسر نبوده است.

موضوعات محوری در این گفتگوها عبارتند از:

(۱) مواجهه فداییان با نحوه برخورد سازمان مجاهدین مارکسیست نسبت به جریان مذهبی در این سازمان و نیز در قبال خود مذهب. همانی که تحولات بعدی نشان داد حاوی چه حساسیت و پیامدهایی بود؛

(۲) موضوع تشکیل جبهه‌ای از نیروهای انقلابی که امری مطرح در جنبش به شمار می‌رفت؛

(۳) مسئله وحدت حزبی، و در همین رابطه، طرح "نشریه مشترک دو سازمان" و ضوابط ناظر بر آن؛

(۴) مناسبات با نیروهای خارج کشور و کنفدراسیون و در این میان تمرکز از یکسو مشخصاً بر سر جبهه ملی ایران - بخش خاورمیانه و از سوی دیگر حزب توده و "پروچینی"ها؛ و در کنار این مبحث، برخی اظهار نظرهای دارای جنبه دیدگاهی طرفین که من جملگی آنها را یکجا در زیر این فصل آورده‌ام و به هر موضوع نیز، فقط اشاراتی کرده‌ام. در حین این گفتگوها یک رشته مسایل دیگر از جمله نوع تبیین صف آرای‌ها در جهان و امکانات بین‌المللی هم پیش کشیده می‌شوند که در خور توجه‌اند و لذا موارد مهم آنها را در همین فصل از بررسی گنجانده‌ام.

گلابه‌ها در این گفتگوها کم نیستند. مذاکرات طرفین، جابجا مشحون است از کنایه‌ها و انتقادات ریز و درشت نسبت به همدیگر که اگرچه با اشغال حجم قابل توجهی از گفت و شنیدها پدید آورنده اخلاقی‌هایی در مباحث اصلی نشست شده‌اند، اما تامل بر آنها از نقطه نظر فهم جو حاکم بر مناسبات طرفین و نیز مخصوصاً منش رفتاری گفتگو کنندگان، واجد اهمیتی خاص هستند. با اینهمه، در نوشتار حاضر فصل مشخصی به کم و کیف مشاجرات و مجادلات طرفین حول مناسبات سازمانی آنها اختصاص نداده‌ام،

گرچه خواننده این کتابچه نمونه‌هایی از همین تعریضات را در جای‌جای آن خواهد یافت.

پیش از ورود در اصل موضوع اما، لازم است به چند نکته دیگر هم اشاره رود.

یک) واقعیت تاسف بار اینست که حتی شکل انتظام یافته و کتبی این گفتگوها در کتاب منتشره نیز، به سختی می‌تواند فهم همه جزئیات در اظهارات طرفین را بطور کامل امکان‌پذیر کند.

دو) معضل خصلت مجادله‌ای گفتگوها آنهم از پشت پرده اختفاء را نیز داریم که خود طبعاً مانع از کنترل و مدیریت بحث بوده و لذا مختل کننده مسیر گفتگوهاست. بعلاوه فقدان نظم لازم در زمینه دستور جلسه هم در میان است که به نوبه خود، کار تعقیب منظم مذاکرات و فهم کامل همه رد و بدل شده‌ها توسط شنونده نوارها و حتی خواننده متن پیاده شده نوارها را دشوار می‌کند.

سه) موضوع بارز دیگر در این گفتگوها آنست که بیشترین وقت مذاکرات به سخنان شهرام اختصاص یافته و فقط نزدیک به یک سوم دیگر از وقت جلسه را در اختیار بقیه می‌یابیم. ولی از آنجا که تم این نوشتار بر فکر و شخصیت حمید اشرف تمرکز دارد، لذا ارجاعات من در این کتابچه عمدتاً معطوف به گفته‌های اوست. در همین رابطه هم است که نقل قول‌ها از شهرام و قاندى در آنسوی مذاکرات و ارمغانی در اینسو، عموماً در خدمت ضرورت پردازش محور اصلی این گفتار قرار گرفته‌اند. ضرورتی که رعایت آن تا حدود زیادی و قسماً ناگزیر، این نوشتار را به بررسی مفاد مذاکرات دو سازمان نزدیک کرده است!

چهار) در نوشتار حاضر، بازنمایی مواضع متخذه حمید اشرف در مذاکرات آن زمان، انتظام خود را نه از توالی سخنان طرفین بدانگونه که در نوارها شنیده می‌شود بلکه از آن منطقی می‌گیرد که تدوین این نوشته تنظیمی ایجاب می‌کرده است؛ یعنی، منطق مطالعه فکر و عمل حمید اشرف در آینه نوارهای گفتگوهای دو سازمان. بنابراین نقل قول‌ها از این یا آن نوار و از فلان و یا بهمان بخش از گفتگوها، الزاماً به مقتضای موضوع است که در کنار همدیگر آورده شده‌اند.

پنج) بهنگام استفاده از گفته‌های گفتگو کنندگان، خود را مجبور دیدم تا در موارد نه چندان کمی، بجای انتقال عین کلام، متوسل به روش نقل به مضمون شوم. از دید من، تنها با این شکل از کار بود که می‌شد انسجام و روانی مطلب را تأمین کرد و به خواننده کمک نمود تا موضوع بحث را منظم‌تر پی بگیرد. اگرچه، در این گزینه خطیر به جد کوشیده‌ام تا امر نقل به مضمون

گفته‌ها اولاً در نزدیکترین انطباق میسر با خود گفته‌ها باشند و ثانیاً با رعایت بیشترین امانت‌داری ممکن در بیان منظور گویندگانش.

و شش) در نقل قول مستقیم از گفته‌های گفتگو کنندگان هم، هر مورد افزوده‌ای که توسط من درون دو علامت {...} و {...} آورده شده‌اند صرفاً به قصد تسهیل برداشت خواننده از گفته‌های مذاکره کنندگان بوده است. اولی بمنظور و به قصد تصحیح انشایی و دومی در توضیح معنی بیان شده.

سرانجام این پیشگفتار، جا دارد با تاکید بر چند نمود رفتاری از حمید اشرف در این مذاکرات پایان گیرد. یکی هماهنگی حمید است با بهروز در این مذاکرات، که از یکسو نشان از اخلاق و انصاف در او دارد و از سوی دیگر مبین هم‌نظری سطح بالا بین این دو رفیق. دومی، جلوه‌گری این امتیاز در حمید طی گفتگوهاست ناظر بر: بیشتر گوش بودن او، موجزگویی‌هایش و بیان مشخصی که وی پیرامون هر سؤال و جواب از خود به نمایش می‌گذارد. دیگر آنکه حمید در این بحث‌ها، نماد خونسردی و بردباری است و بحث را با فروتنی در برابر حقیقت، رعایت حق طرف مذاکره و نیز تعهد در برابر موکلین‌اش پیش می‌برد. او در هر آنجایی از مذاکرات که لازم می‌افتد تا انتقاد و یا تذکر طرف مذاکره‌اش را بپذیرد بی‌مسامحه به انتقاد از خود بر می‌خیزد. در همان‌حال اما او به هنگام پاسخ این یا آن درخواست طرف مقابل، جواب نهایی به مذاکره کننده را در عمده موارد به مشورت با رفقای سازمانی‌اش موکول می‌کند. احتیاط کردن‌های حمید در حین این مذاکرات را گرچه نمی‌توان بی رابطه با انباشت بدبینی‌ها در او نسبت به طرف مقابل دانست، اما اساس انگیزه رفتاری وی را در آن نوع هنجاری می‌باید سراغ گرفت که در پایبندی‌های او به خرد جمعی سازمانی‌اش ریشه داشت. در یک کلام، حمید اشرف در این مذاکرات نشان می‌دهد که رهبری است توانمند و مسئول و به الزامات امر دیپلماسی و مذاکره آگاهی و پایبندی دارد.

فصل یک

برخورد با تحولات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق

حمید اشرف در این مذاکرات، از رفتار رهبری مجاهدین خلق رسیده به مارکسیسم در مسیر تحولات ایدئولوژیکی‌ای که داشته‌اند، بخاطر مواردی چند صریحاً انتقاد می‌کند. او آنان را در رابطه با نحوه برخوردی که با بخش مذهبی در تشکیلات سازمانشان کرده و نیز غضب نام مجاهد که از نظر فداییان تاریخاً به انقلابیون مذهبی تعلق داشته است و بهیچوجه نمی‌توانسته به مجاهدین از اسلام برگشته متعلق باشد، مورد ملامت قرار می‌دهد. حمید در گفتگوهایش خطاب به طرف مقابل بحث، خاطرنشان می‌سازد که این اصلاً منطقی نیست که مذهب را کنار گذاشت و در همانحال عنوان مجاهد را آنهم بگونه انحصاری کماکان حفظ کرد. او با خطا ارزیابی کردن "طرد" ۵۰ در صد سازمان مجاهدین توسط رهبری تغییر ایدئولوژی داده، این عمل را نه فقط اقدامی غیرمنصفانه و ناهمخوان با مقتضیات جنبش خلقی می‌داند، بلکه آن را دارای عوارض برای جنبش انقلابی می‌شناسد. حمید نوع استفاده‌ای را که آنها در روند منجر به اعلام مواضع عقیدتی تازه‌شان از اعتماد و امکانات پایگاه اجتماعی تاریخی این سازمان به عمل آورده‌اند، سوء استفاده ارزیابی کرده و آنرا اقدامی نادرست می‌شمرد. او در پی این گزاره‌ها، مجاهدین تازه مارکسیست شده را بخاطر چگونگی مواجهه‌ای که با نیروهای مذهبی و خود مذهب در پیش گرفته‌اند، هشدار جدی می‌دهد. حمید اشرف در این بخش از مذاکرات، منسجم‌تر از هر بخش دیگری از مذاکرات سخن می‌راند و با ذهنی از پیش اندیشیده سراغ واقعه می‌رود.

تحلیل حمید از این تحولات چیست؟

از لابه‌لای گفتارهای حمید اشرف این را می‌توان دید که هر چند او بخاطر تعلق مارکسیستی خویش، تحول عقیدتی صورت گرفته در سازمان

مجاهدین خلق را نشانه‌ای از حقانیت مارکسیسم - لنینیسم و غلبه آن بر تفکر التقاطی در بخشی از سازمان مجاهدین خلق ایران تلقی می‌کند، با اینهمه اما خصوصیت پراگماتیستی زیادی نیز در این تحول عقیدتی می‌بیند و نسبت به اصالت و پختگی مارکسیستی تغییر عقیده داده‌ها دچار تردیدهای جدی است. تا آنجا که او حتی در جایی از گفتگوها، این پرسش را در برابر طرف مذاکره خود قرار می‌دهد که: آیا احتمال برگشت دوباره اعضای تغییر ایدئولوژی داده به باور دینی را می‌دهید یا نه؟ که توضیح شهرام در برابر سؤال او چنین است: احتمال چنین چیزی همیشه وجود دارد، حتی برای شما؛ در تجربه جنبش جهانی کمونیستی هم مواردی از آنرا می‌توان سراغ گرفت.

حمید اشرف با چنین برداشتی از این رخداد است که طی همین گفتگوها و در مواجهه با وجه عینی مسئله، قویاً بر این موضوع می‌ایستد که: چون تغییر مواضع "بطور اصولی" سازمان نیافته است، لاجرم در عمل عوارض زیادی نیز به بار آورده که از آنها نمی‌توان گذشت. او با نگرستن به موضوع از جایگاه رهبری عملی مبارزات جاری، عوارض آنرا نیز دقیقاً از زاویه تأثیراتی که اقدامات مجاهدین مارکسیست بر صف‌آرایی‌های سیاسی کشور گذاشته و خواهد گذاشت زیر ذره‌بین می‌برد. حیدر تبریزی در بیان یادمانده‌های خود از همان سال‌ها، از خواندن یک دست‌نوشته درون‌سازمانی از حمید اشرف خبر می‌دهد که در آن ضمن تجزیه و تحلیل تحولات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق و "پراگماتیستی" تلقی شدن این تغییر عقیده در مجاهدین، از خطوط کلی چگونگی مواجهه فداییان با این وضعیت جدید نیز سخن رفته بود.

در این بخش از مذاکرات که حالت جدلی نسبتاً تندی هم به خود می‌گیرد، حمید اشرف نظر سازمانی فداییان در این زمینه را در چنین مفهوم و مضمونی خلاصه می‌کند که: نمی‌توان مارکسیسم را با امکانات مذهب پیش برد! او و بهروز ارمغانی از مخاطب خود پنهان نمی‌دارند که نسبت به نحوه فاصله گرفتن سؤال‌برانگیز مارکسیست‌های این سازمان از مظاهر مذهبی و تاریخی مجاهدین خلق و تغییراتی که در آرم این سازمان داده‌اند (گام به گام)، حس خوبی ندارند و روش قطره‌چکانی ("پراگماتیستی") آنها در این زمینه را ناشی از سوء استفاده‌شان از امکانات پایگاه مذهبی مجاهدین خلق در جامعه تلقی می‌کنند. حمید اشرف این روش را نادرست و اعتماد سوز می‌شناسد و نگرانی خود نسبت به عواقب اجتماعی آن را خاطر نشان می‌سازد. بیانات او در مذاکرات با هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین خلق نسبت به این تحولات، در واقع منطبق بر همانی است که در گزارش حیدر مندرج در صفحات ۲۷ و ۲۸ از همین "کتاب گفتگوها" پیرامون مفاد نوشته درون‌سازمانی حمید آمده است. تبریزی مبتنی بر یادمان‌هایش از جمع بست حمید اشرف پیرامون موضوع و در پی یک دور مباحث درون‌سازمانی در این زمینه، از قول وی در آن جزوه چنین آورده است:

"فرمول جان و انرژی مارکسیست‌ها به اضافه پول و امکانات بازاری‌ها نمی‌تواند در خدمت طبقه کارگر بکار گرفته شود".

پیشنهاد و هشدارهای حمید در این رابطه چه بود؟

شهرام در این بخش از گفتگو با ابراز تعجب از "عدم فهم اهمیت" اعلام "پیروزی ایدئولوژیک" کمونیستی در مجاهدین خلق از طرف چریک‌های فدایی خلق، می‌کوشد تا توجه هیئت نمایندگی فداییان را به "اهمیت ایدئولوژیکی" این تحول جلب کند. او سعی زیادی به خرج می‌دهد تا فداییان را مجاب به درک و دریافت این موضوع کند که مجاهدین مارکسیست با عمل به چنین اقدامی و مکمل‌اش "پاکسازی" سازمان از مذهبی‌ها نشان داده‌اند که این تحول عقیدتی در مجاهدین، نه یک امر تصادفی بلکه بیانگر حقانیت تاریخی مارکسیسم - لنینیسم است. اقدامی که بزعم او، می‌باید بمثابه گامی بس بلند به سود زوال مذهب در جنبش تلقی گردد و در همین معنی نیز جا انداخته شود. شهرام، برای تصفیه سازمان مجاهدین از دین و مذهب تا آنجا اهمیت قایل است که بی هیچ لاپوشانی تاکید می‌دارد: "ما وقتی حسابرسی می‌کنیم از مسئولی... می‌خواهیم ببینیم که موضع ضد مذهب داره یا نه؟... و {نه که} صرفاً مارکسیست بیانی و زبانی {باشد}." حمید اما با رد این نگاه و روش خودمحرانه، تحول صورت گرفته در این سازمان را از منظر ایدئولوژیکی صرفاً در حد نمودی دیگر برای بروز حقانیت مارکسیسم ارزیابی می‌کند و با تاکید تصریح می‌دارد که: هر برداشتی فزون‌تر از این از تحول صورت گرفته، خواسته یا ناخواسته تعرضی خواهد بود نابهنگام علیه واقعیت اجتماعی خرده بورژوازی بمثابه نیروی دارای ظرفیت بالای طغیان بر ضد وضع موجود. او خطاب به طرف گفتگوی خود یادآور می‌شود که: آنها می‌بایستی با واگذاری این سازمان به مجاهدین خلق، از آن اعلام جدایی نموده و بر حق موجودیت مستقل خود بسنده می‌کردند. حمید اشرف در صحبت‌هایش رویکرد مسئولانه و اعتمادبرانگیز توسط مجاهدین مارکسیست شده را در همین می‌داند.

نماینده مجاهدین مارکسیست در این مذاکرات، حرکت خودشان را نشانه خلوص انتخاب "پرولتاری" تعریف کرده و به حمید چنین تذکر می‌دهد که: ما همانا از طریق تعرض ایدئولوژیکی بود که می‌توانستیم "از موضع قدرت"، خطر اعمال رهبری خرده بورژوازی بر جنبش را سد کنیم. حمید اما در مقابل، خطر مطرح در این برخورد را نه در موضوع اعمال رهبری خرده بورژوازی "در حال زوال و بی آینده" - که خود او در این زمینه البته همانند بیشترینه فداییان و جریان چپ نگاهی ساده‌نگرانه داشته و این نیروی دین‌محور را اصولاً قادر به اعمال رهبری بر جنبش نمی‌دانسته است!- بلکه در راندن ارادی و پیش‌رس این بخش از صفوف جنبش ضد امپریالیستی می‌بیند.

حمید امر کسب رهبری در این جنبش را منوط به نتیجه اقدام و اراده نیروها و مخصوصاً نوع عمل آنها در عرصه مبارزه سیاسی می‌شناسد و نه که امری بدانند حاصل حذف سیاسی خودسرانه این یا آن نیرو از طریق مبارزه عقیدتی. او و بهروز ارمغانی، نگران شکاف تحمیلی بر صفوف خلق هستند و در همین رابطه نیز هست که بهروز بگونه‌ای جهت‌دار از شهرام می‌پرسد: آیا به این هم فکر کرده‌اید که این نحوه از اقدام، می‌تواند موجب تاثیرگذاری منفی بر روی خرده بورژوازی شده و رانده شدن آن در سمت تشدید بیشتر تعصبات مذهبی را در پی داشته باشد؟

در واقع طی این مذاکرات به وضوح می‌توان دید که حمید اشرف بر متن اندیشیدن در کادر الزامات جنبش عمومی و متکی بر لنین، بر این باور است که مسئله را "ابتدا" در "زیربنا" می‌باید حل کرد و آنگاه سراغ "روینا" رفت. حمید با رد این تصور در مجاهدین مارکسیست مبنی بر اینکه گویا "تحکیم و تثبیت موقعیت نقطه نظرهای مارکسیستی و حقانیت آنان" همانا از مسیر درافتادن ایدئولوژیک با مذهبی‌ها میسر می‌شود، با تاسفی دلسوزانه خطاب به مجاهدین مارکسیست شده هشدار می‌دهد که: مواجهه‌ای از این دست با موضوع، "مقاومت‌هایی {در میان مذهبی‌ها} ایجاد می‌کند، کما اینکه الان هم کرده است و ما ناظریم".

در جای دیگری از گفتگوها حمید می‌گوید که: "برای ما، بازتاب این عمل شما روی نیروهای مختلف مذهبی مهم است". طرف مقابل مذاکرات ولی، ضمن اعمال فشار بر فداییان در این جهت که شما می‌باید بین مذهبی‌ها و ما، طرف ما را بگیرید و نیز اصرار زیادش بر پذیرفته شدن صحت "اقدام مترقی" خودشان در رابطه با تقویت و تشدید "مرزبندی" بین مارکسیست‌ها و مذهبیون و لزوم واداشتن نیروهای بینابینی به موضع گیری و تعیین تکلیف ایدئولوژیک، حرف خود را در این خلاصه می‌کند که: "تشدید تضاد، چیز بدی نیست!" او برای اثبات پیروزی حرکت انقلابی خودشان در زمینه ایدئولوژی، پاورقی نویسی آن زمان دکتر علی شریعتی در روزنامه کیهان تحت عنوان "مارکسیسم ضد اسلام" را شاهد می‌آورد و "سازش" این ایدئولوگ اسلام سیاسی با رژیم را دلیلی عنوان می‌کند برای حقانیت مارکسیسم و در اثبات اینکه: "مذهب نمی‌تواند!" اما تا او این حکم را می‌دهد بلافاصله از حمید و بهروز جوابی می‌گیرد این چنین: خود همین طرز برخورد، خود مظهري است از "مرزبندی مصنوعی" و شکاف انداختن زود هنگام بین انقلابیون و نیروهای بینابینی. حمید و بهروز اگرچه با بیاناتی متفاوت، اما هر دو بگونه‌ای منسجم با خطاب قرار دادن طرف مذاکره‌شان، بر این نکته تاکید دارند که آنها نباید تغییر پایگاه طبقاتی خود را مساوی محو خود طبقه فهم کنند و هم از اینرو، وظیفه دارند که حساسیت مناسبات بین طبقات و جریان های فکری با یکدیگر در مبارزه مشترک سیاسی را در نظر گیرند.

بروز دو رویکرد را شاهدیم

بدینسان آشکارا می‌توان دید که موضوع، فقط اختلاف بر سر موردی معین میان طرفین نیست و شکاف را نمی‌توان در برداشت خاص طرفین از واقعه پیش آمده خلاصه کرد و آن را به سطح ارزیابی مشخص تقلیل داد. اینجا دو رویکرد فکری را پیش چشم خود داریم که روبروی هم قرار گرفته و مستعد انکشاف در دو سمت متنافر هستند. بهمین دلیل هم، جای تعجب نداشت اگر اولی در ادامه حرکت تک بعدی خود طی فقط دو سه سال بعدی عملاً و حتی نظراً به انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه برسد ولی آن دیگری، ولو با دچار آمدن به نوساناتی زیاد، همچنان در چارچوب واقعیت‌ها بماند. اولی، تاکتیک و رویکردهای جاری خود را مستقیماً از ایدئولوژی استنتاج کند، نقطه عزیمت دومی اما خود جامعه باشد هرچند در موارد نه چندان کمی هم نتواند برداشت درستی از عینیت‌ها عرضه کند. آری، گرچه هر دو اینها سخت پایبند ایدئولوژی بوده‌اند، اما اولی وجود عینی را مطلقاً از منشور ایدئولوژی عبور می‌داد و دومی، "اصولیت"ها را در خدمت تعبیر و تغییر واقعیت می‌خواست.

نه این می‌تواند تصادفی باشد که همانجا و در ادامه همین دیالوگ، شهرام از فداییان این انتقاد را می‌کند که: شما بخاطر "ترس از مجاهدین خلق" بود که علیرغم "یک دنیا سوراخ و ضعف" در ایدئولوژی آنان، هیچوقت وارد مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیسم آنها نشدید؛ و نه این یکی جای شگفتی دارد وقتی جواب حمید به او را چنین می‌خوانیم که: "ما {در صفوف خلق} بر اشتراکات تاکید داریم تا اختلافات... ما که با شما جنگ حیدری- نعمتی نداشتیم". حمید در جای دیگری از این گفتگوها، حتی با تعرض به برداشت طرف مقابل از اپورتونیسم، تصریح می‌دارد که اگرچه "با معیارهای ما فلان جریان خرده بورژوازی می‌تواند اپورتونیست تلقی شود" اما از جایگاه "منافع خودش"، لزوماً چنین نیست! وقتی هم شهرام از اشرف می‌پرسد که: حالا توصیه شما در رابطه با مبارزه ایدئولوژیک - بعنوان یکی از ارکان مبارزات کمونیستی- علیه مجاهدین پابرجامانده بر اعتقاد مذهبی چیست، او بی‌درنگ جواب می‌دهد: اول "باید کمک‌شان کرد تا متشکل شوند مبادا که پراکنده شوند!" و وقتی هم نماینده مجاهدین مارکسیست سؤال می‌کند: پس تکلیف "ماتریالیسم" در این میان چه می‌شود، آنگاه هم حمید و هم بهروز، با حواله دادن این موضوع به زمان، بر ترویج فکر و علم و فرهنگ در سطح "اجتماع" انگشت می‌گذارند.

رویکردهای حمید در این مذاکرات بدان معنی است که او هر نیروی اجتماعی را همانا با منافع و مصالح آن در نظر می‌گیرد و به رسمیت می‌شناسد و نه الزاماً با دل‌خواسته‌های خودش. و این، یک متد است. متدی که، به وضوح از این یا آن رویکرد سیاسی مقطعی فراتر می‌رود و از

نوع نگاه تئوپیک معینی خبر می‌دهد. حمید اشرف متصف به این روش و نگاه بوده و عمل کننده به چنین مند و بینشی.

نقد و قیاس!

این البته واقعیتی است که چپ انقلابی آن دوره و در زمره آن فدایی خلق، متاسفانه نتوانست آنگونه که نیاز امر تحول و توسعه جامعه بود، به وظایف خود در دو عرصه مبارزه سازمان یافته فکری - فرهنگی علیه واپسگرایی و برسازی گفتمان دموکراسی در سیاست عمومی در کنار فرهنگ‌سازی دموکراتیک عمل کند. اولی به تمامی تحت‌الشعاع مبارزه سیاسی علیه رژیم استبدادی شاه بعد کودتای ۲۲ قرار گرفت و غیاب دومی را نیز پیش از همه می‌باید در ضعف و فقد باور راستین به دموکراسی در خود مبارزان ضد دیکتاتوری جست. آزادیخواهان کشور موفق نشدند ضرورت همراهی مبارزه علیه دیکتاتوری شاه و مرزبندی سیاسی با واپسگرایی زیرعلم دین را پاسخ گویند و چون نتوانستند، تبعاً از بها دادن لازم به خطر سر برآوردن باورهای ارتجاعی و واپسگرایی تا سطح مملکت‌داری نیز بازماندند. بهمین دلیل هم است که می‌بینیم رهبران وقت فداییان در این گفتگوها اگرچه بدرستی "حل مسئله" مذهب را مسئله زمان و تکامل "اجتماع" می‌دانند ولی در عین حال از خطر تسلط اسلام سیاسی بر جنبش ضد دیکتاتوری جاری غفلت نشان می‌دهند. و این، خود نشانه‌ای است از سنگینی نگاه انقلاب‌محور در فداییان خلق و بطور کلی همه چپ ایران که دیدگاه مسلط در آن چنین بوده است: وقتی جامعه انقلابی با رژیم و امپریالیسم تعیین تکلیف کرد و بعدش هم تحولات زیر بنایی در راستای سوسیالیسم قرار گرفت، آنگاه روبنای مذهبی نیز به ناگزیر روند زوال خود را طی خواهد کرد! آری، کم کاری در عرصه مبارزه با واپسگرایی، مطلقیت در وانهادن و موکول کردن حل مسایل "روبنایی" به پسا انقلاب ظفرمند، معضل بزرگ همه چپ غافل از مبارزات مدنی و نبرد دموکراسی محور بود.

اما بدیل چنین کم‌کاری‌ها در زمینه تدوین مرزبندی صریح سیاسی و مخالفت با بنیادگرایی دینی، به‌بجوجه نمی‌توانسته است آن نوع از عمل و طرز رفتار ماجراجویانه، برتری‌جویانه و انحصارطلبانه‌ای باشد که از طرف مجاهدین خلق مارکسیست شده در قبال مذهبی‌ها و خود مذهب سر زد. حقیقت آنست که در کادر همان نگاه عمومی دارای اشکال اساسی مارکسیست‌های وقت، باز همانا این تشخیص حمید اشرف و بهروز ارمغانی بود که واقع‌بینی سیاسی را به نمایش می‌گذاشت. رویکرد آنها نمایانگر احساس مسئولیتی بود که آنان در قبال الزامات مشی و نگاه انقلابی برگزیده‌شان داشتند. اگر یک طرف بحث ساده‌نگرانه می‌گوید که "مذهب نمی‌تواند" - و حتی این "نمی‌تواند" را نه فقط در کادر تحولات ترقیخواهانه

بلکه در حیطة خود امر انقلاب کردن می‌فهمد!- و تثبیت این نتوانستن را هم در زدن مجاهدین خلق مذهبی و دکتر شریعتی می‌جوید، دومی اما نه تنها از صدور چنین حکمی اجتناب می‌ورزد بلکه خود و طرف گفتگویش را از تخاصم سیاسی با مذهب پرهیز می‌دهد زیرا که در آن، خطر تقویت تعصب مذهبی را بو می‌کشد. گرچه هر دو نگاه به درجات متفاوت - یکی بگونه عام و دیگری به نحو افراطی- در زندان فکری تقید ایدئولوژیک لنینیستی محبوسند، ولی این را نیز به وضوح می‌توان رصد کرد که احساس مسئولیت نسبت به واقعیت‌های جنیش، در نگاه حمید اشرف تا چه اندازه جا و وزن داشته است.

در رابطه با امکان کسب رهبری توسط "خرده بورژوازی" مذهبی، واقعیت آنست که نه فقط هر دو طرف این گفتگوها، بلکه کل چپ ایران نمی‌دیده که چه سونامی مدهشی می‌تواند از راه فرا رسد و چه انسان گرداب "ناشناخته" مخربی در راه است که می‌رود ایران را زیر و رو کند. همانی که، با آمدنش نه فقط "پرولتاریا" را درهم پیچاند بلکه درهم کوبنده دستاوردهای عینی مشروطیت و نیز بسیاری از آن تصورات "تاریخی" ای شد که همه ماها در ذهن خود درگیرش بودیم! قدر مسلم اما اینست که نوع مواجهه با یک چنین خطری، نه اعلام جنگ علیه مذهب، بلکه همانا تجهیز چپ به حدی از فراست برنامه‌ای و سیاسی آینده‌نگرانه بوده است. برنامه‌ای که، لازمه درک عمیق مقتضیات امر توسعه دمکراتیک جامعه باشد تا بتوان با اتکاء به آن، نحوه ورود در آرایش سیاسی موجود را مقتضی اهداف برنامه‌ای خود تنظیم نمود. به دیگر سخن، داشتن نگاهی برنامه‌محور، و برنامه‌ای نیز مبتنی بر مقدمتاً حصول دمکراسی؛ درست همان چیزی که، ما چپ آن برهه تاریخی از آن دور بودیم. با تمام اینها اما انصاف حکم می‌کند تا گفته شود که نمودهای بارز حرکت جریان بنیادگرایی شیعی، صرفنظر از برآمد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بیشتر به بعد سال ۱۳۵۵ برمی‌گردد که حمید اشرف و بهروز ارمغانی دیگر زنده نبوده‌اند تا شاهد آنها باشند. بهمین اعتبار هم، آنها در مقایسه با وارثان خود که نمودهای رشد بنیادگرایی دینی در ابعاد وسیع را پیش چشم خود داشتند، دارای قصور کمتری در این زمینه بوده‌اند.

رونمایی اهمیت چنین برخوردی در پسا واقع

اهمیت برخورد اصولی و مسئولانه حمید اشرف در مقام رهبری سازمان نسبت به تحولات در مجاهدین را آنگاه بیشتر و بهتر می‌توان دریافت که بر تحولات بعدی در سال ۱۳۵۷ و به حکومت رسیدن نیروی مذهبی درنگ فزون‌تری صورت گیرد. هم خود مجاهدین خلق کماکان بر سر مذهب مانده و هم طیف گسترده حکومت جمهوری اسلامی، هیچگاه نمی‌توانسته‌اند فداییان خلق ایران را برای امر موهومی چون "از پشت خنجر زدن" به

مذهبی‌ها متهم کنند، همانی که وجود کمابیش آن پیش هر فرد مذهبی علیه دگراندیشان یک استعداد فطری است! جمهوری اسلامی هر جنایتی هم که علیه چپ راه انداخت، اما هرگز نتوانست کارزار دین ستیزی بر ضد چپ را به خورد جامعه دهد. حافظه تاریخی ملی نزدیک ایران، چنین چیزی در فردای انقلاب را نه می‌پذیرفت و نه بهیچوجه برمی‌تافت. پس اگر چنین چیزی آنهم در شرایط حاکمیت دینی عملی نشد از اینرو بوده که احساس مسئولیت بزرگترین نیروی چپ آن زمان یعنی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به رهبری و مدیریت حمید اشرف، تأثیرش را پیشاپیش بر داوری عمومی در چنین عرصه‌ای برجای گذاشته بود.

فصل دو

چگونگی برخورد با موضوع جبهه نیروهای انقلابی

جراحی بحث جبهه و سابقه آن

بحث جبهه، یکی از عمده محورهای این مذاکرات بود که بویژه از سوی شهرام پیگیری می‌شد. سابقه ایده تشکیل جبهه با استخوان‌بندی فداییان و مجاهدین، البته به چند سال قبل یعنی به زمانی برمی‌گشت که رهبری سازمان مجاهدین خلق را شهید رضا رضایی بر عهده داشت و زنده یاد مصطفی شجاعیان از مبتکران و دنبال‌کننده‌های اصلی این فکر بود. شهرام در جایی از همین گفتگوها، گلایه می‌کند که فداییان قدر تلاش‌های شجاعیان برای تشکیل جبهه در برهه زمانی سال‌های ۵۱ و ۵۲ ندانستند و آنها را به این متهم می‌کند که بخاطر دغدغه پایین آوردن سطح سازمان به جبهه (راست روی) و بالا بردن سطح جبهه تا سازمان (چپ روی)، نتوانستند نقش درخوری در این عرصه ایفاء کنند. حمید در قبال چنین طعنه زدنی از سوی شهرام سکوت می‌کند چرا که واقعاً هم، او و مرکزیت وقت سازمان وسواس این راست روی و "چپ روی" را داشته‌اند و یک چنین دغدغه‌ای را نیز بطور مشخص، در قالب مبارزه ایدئولوژیک بر پایه این باور که سازمان جای خود دارد و جبهه جای خود، با اندیشه‌های مصطفی شجاعیان و بویژه این تز او که "مبارزه مارکس یا علی نمی‌شناسد" از خود بروز داده بودند.

اما در رابطه با اتهام دیگر شهرام علیه سازمان، یعنی کم‌کاری‌ها و اهمال ورزیدن‌های آن نسبت به نزدیکی سیاسی با مجاهدین خلق، حمید اشرف قاطعانه موضع می‌گیرد و ضمن مثال آوردن از همکاری‌های عملی صمیمانه فداییان با مجاهدین طی دو سال نخست جنبش مسلحانه، می‌گوید که: ما با امید به اینکه شما پایبند توصیه‌های اتحادخواهانه سعید محسن از زندان

هستید در سال ۵۲ طی نامه‌ای و به صراحت، آمادگی خود برای همکاری تنگاتنگ با همدیگر و پی‌ریزی جبهه‌ای توسط دو سازمان را، با رهبری وقت شما در میان گذاشتیم که مبتنی بر جوایبه مجاهدین بی نتیجه ماند. در اینجا البته طرف مذاکره حمید از وجود نامه‌های رد و بدل شده اظهار بی اطلاعی می‌کند و در پی آن، علاقمندی خود را نیز برای اطلاع‌یابی از نوع جواب رهبری وقت مجاهدین ابراز می‌دارد که از حمید چنین می‌شنود: در جوایبه مجاهدین، مسئله جبهه "پذیرفته نبود و {در آن} فقط به خطوط مشترکی اشاره شده بود".

می‌دانیم که بر پایه داده‌های واقعی، قضاوت فداییان نسبت به امتناع عملی آن زمان رهبری مجاهدین از رفتن پای تشکیل جبهه این بوده است که مجاهدین چه بخاطر رعایت ملاحظات پایگاه اجتماعی‌شان و چه احساس ضعف سازمانی و کادری که در مقایسه با فداییان در خود می‌کردند، آمادگی توافق برسر جبهه را نداشتند. و این، در حالی بود که از یکسو تلاش‌های شعاعیان مبنی بر تاسیس جبهه عام از همه مبارزان مسلح با استخوان‌بندی دو جریان مسلح فدایی و مجاهد جریان داشت و از سوی دیگر دیدگاه فداییان مبتنی بر ارتقای همکاری دو سازمان معتقد به مبارزه مسلحانه تا سطح ورود به ائتلاف جبهه‌ای، زمینه عملی بالایی به خود گرفته بود. باز جای گفتن دارد که در پی بی پاسخ گذاشته شدن علاقمندی فداییان برای تشکیل جبهه از سوی طرف مقابل بود که بتدریج یک رشته تردیدها پیرامون میزان حسن نیت مجاهدین برای پیشبرد مناسبات در سطح بالا میان چریک‌های فدایی خلق شکل می‌گیرد و به سطح بدبینی زیاد فرا می‌رود. متقابلاً نیز، پاره‌ای سوءظن‌ها در مجاهدین نسبت به فداییان رو به رشد می‌گذارد و به صمیمیت در مناسبات لطمه می‌زند. این سوء نظرها در ادامه خود حتی به آن حد از انباشت می‌رسند که همین مذاکرات مد نظر این نوشتار را قسماً بدل به صحنه تهمت‌های درشت دو طرف علیه همدیگر می‌کند.

حمید اشرف در جایی از مجادله حاد بین طرفین، پرده از روی برداشت خودشان برمی‌دارد و مکنونات فداییان را رک و رو راست اینگونه توضیح می‌دهد که: بعد از اواسط سال ۵۱ وقتی کادرهای سازمان دیدند مجاهدین بگونه "کاسبکارانه و هژمونی طلبانه" با آنان برخورد می‌کنند این حس در آنها شکل گرفت که گویا مجاهدین بدشان هم نمی‌آید فداییان تضعیف شوند و یا حتی از بین بروند! شهرام البته این اتهام سنگین را رد کرده و متقابلاً در جایی از صحبت‌هایش خاطرنشان می‌سازد که: رفتارهای شما هم، این ظن را در ما شکل داده بود که انگار درون شما جریان‌ی سیستماتیک علیه مجاهدین وجود دارد و اکنون نیز کماکان فعال هست! همو در جای دیگری از چنین مجادلاتی، و این بار به‌مراه جواد قانیدی فاش می‌کند که: حتی برای ما این سؤال پیش آمده که گویا فداییان خلق از موضعی رقابت‌جویانه با سازمان مجاهدین خلق، چندان هم از تحولات ایدئولوژیک در آن راضی

نیستند! اما حمید نیز بنوبه خود، بلافاصله با پی‌پایه اعلام داشتن هر دو این گمانه‌ها صریحاً آنها را رد می‌کند. لازم به یادآوری است که طرفین مباحثه، در ادامه گفتگوهایشان سعی می‌کنند با ابراز ناراحتی از وضع پیش آمده و نیز گهگاه اقدام به انتقاد از خود، تا حدودی از این بدگمانی‌های متقابل فاصله بگیرند. حتی شهرام در لحظات آخر این مذاکرات خاطرنشان می‌دارد که: "بهرحال از اینکه ما مارکسیست شدیم، {شما} بدتون نیامده و خب خوشحالید". گرچه حمید در این زمینه سکوت می‌کند ولی او نیز بر "سازنده" بودن این دور از گفتگوها تاکید دارد. با تمام اینها و علیرغم "سازنده" اعلام شدن این دور از مذاکرات دو سازمان توسط هر دو طرف، واقعیت اما اینست که فضای آلوده به تردید و ابهام مسلط بر مناسبات طرفین نمی‌توانسته- و نتوانست- از سطح اندک تلطیف در روابط فیما بین فراتر برود.

در پی صحبت‌های این بخش از مذاکرات، حمید با اشاره به پیام‌های رد و بدل شده بین دو سازمان و نیز مقاله "دو یاوه به دو پاسخ" شعاعیان در همان زمان مد نظر شهرام، اصل مشکل در رابطه با جبهه را به مجاهدین نسبت می‌دهد و بر مردد بودن مجاهدین در این زمینه انگشت می‌گذارد. او با ارجاع به نامه رضا رضایی به فداییان که در آن گفته شده بود: "مسئله مقدم، اتحاد پیش‌تاز با توده اجتماعی‌اش است و نه اتحاد پیش‌تاز با پیش‌تاز" و همچنین نقل منتقدانه مطالبی از همین نامه نظیر اینکه مارکسیست‌ها ابتدا می‌باید از خود در برابر مردم "اعاده حیثیت" کنند و حتی اشاره‌اش به توصیه‌هایی از سوی رضا رضایی خطاب به فداییان مبنی بر لزوم استفاده از فلسفه علمی بجای "کمونیست" و "مارکسیست"، خطاب به طرف مذاکره خود متذکر می‌شود که: در آن زمان، شما آمادگی اتحاد نوع جبهه‌ای با ما را نداشته‌اید. او در ادامه، بگونه تحلیل‌وار این نتیجه را می‌گیرد که: علت نگرانی رهبری‌تان از تشکیل جبهه با ما مارکسیست‌ها، اساساً به بیم و هراس سازمان شما از بروز نارضایتی احتمالی در میان حامیان اجتماعی آن برمی‌گشت. شهرام اما با رد این گمان و تحلیل، متذکر می‌شود که شما می‌بایست منشاء نگرانی مرکزیت وقت مجاهدین را در ترس رهبری مذهبی آن از مارکسیست شدن خود اعضای مجاهدین بر متن و درون جبهه مشترک دو سازمان جستجو می‌کردید تا امروز متوجه بشوید که اگر هم امتناعی از سوی مجاهدین برای همکاری جبهه‌ای با شما وجود داشته است صرفاً امری بوده مربوط به گذشته و نه که با لحظه حاضر مرتبط باشد.

جبهه یا وحدت؟

حمید اما در ادامه همین گفتگوها با انگشت گذاشتن بر تداوم کماکان محافظه‌کاری‌ها طی دو سال بعدتر میان مجاهدین حول مسئله جبهه،

می‌گوید که با همه اینها ما حتی در بهار ۵۲ به رفیق نماینده شما (منظورش زنده یاد بهرام آرام بود) پیشنهاد تشکیل کمیته مشترک برای تاسیس جبهه ضد امپریالیستی را دادیم و تاکید هم کردیم که چون "انتقادات نه برای دور شدن از هم که برای نزدیک شدن است" پس درست و لازم است که انتقادات متقابل موجود را بر زمینه همکاری‌ها و در کادر جبهه پیش برد. اما با اینهمه، باز دیدیم که موضوع از طرف شما بی پاسخ ماند. در مقابل این سخنان، نماینده مجاهدین مارکسیست متذکر می‌شود که این تعلق را، شما صرفاً ناشی از گرفتاری‌های مربوط به پروسه تحولات ایدئولوژیک در مجاهدین طی این دوره زمانی بدانید و نه مربوط به خود موضوع؛ دلیلش هم اینکه؛ حالا دیگر ما، همانگونه که در "بیانیه اعلام مواضع" آمده پای مصمم تشکیل جبهه‌ایم و مشتاقانه چشم به راه پاسخ شما هستیم به فراخوان داده شده توسط ما.

صحبت که به اینجا می‌رسد شهرام بلافاصله و گلایه‌وار به گفته‌اش اینگونه اضافه می‌کند که: ولی در عوض شما بجای استقبال از پیشنهاد ما و پاسخ مثبت به آن، در سرمقاله نبرد خلق شماره ۶ تحت عنوان "شعارهای وحدت" و بی کمترین مشورت با ما، دفعاً موضوع وحدت مارکسیست- لنینیست‌ها را جایگزین جبهه کرده و با این کارتان، همه رفقای ما را شوکه نمودید. حمید در پاسخ او اما استدلال می‌آورد که حالا دیگر، هم آن شرایط قبلی عوض شده و هم، این شما بودید که بدون مشورت با ما به یکباره اقدام به بیرونی نمودن ایده و طرح جبهه در آن "بیانیه" کردید؛ طرحی که، پیرامون محتویاتش ما کم مسئله‌دار نیستیم. البته شهرام هم در جواب او با نشان دادن واکنش بی‌درنگ، چنین خاطرنشان می‌سازد که: همانگونه که ما هم درباره طرح مبهم شما پیرامون "وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها" یک دنیا مسئله داریم!

نماینده مجاهدین مارکسیست ابراز می‌دارد که تشکیل جبهه، مقدم بر وحدت سازمانی است و جبهه، "گام اول" امر وحدت به شمار می‌رود؛ و مبتنی بر همین، تاکید می‌کند که وحدت حزبی، فقط بر بستر اتحاد فراهم آمده و "در کادر جبهه به دست خواهد آمد". حمید اما بر این نظر است که مناسبات دو سازمان با توجه به تغییر ایدئولوژی صورت گرفته در این بخش از مجاهدین و نیز اشتراک دو طرف بر سر مشی مسلحانه، منطقی‌اً وارد فاز جدیدی شده و لذا، اشتراکات و اختلافات را می‌باید که در سطح وحدت بررسی کرد. در تداوم این گفتگوها بر سر جبهه، نکته مهمی رونما می‌شود که از نقطه نظر درک تحولات فکری در حمید اشرف می‌باید بر آن مکتبی خاص داشت. آنجایی که، شهرام با انگشت گذاشتن بر موضع حمید پیرامون جبهه، چنین خاطرنشان می‌دارد: پس با این حساب، شما خلاف نظریه احمدزاده هستید؛ زیرا او در جزوه "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" نشان داده بود که حزب مسئله مقدم نیست، بلکه این جبهه است که بر زمینه مبارزه مسلحانه شکل می‌گیرد. و قابل تأمل‌تر از چنین تعرضی

اما، این نکته معنی‌دار است که حمید اشرف نتیجه‌گیری تئوریک نماینده مجاهدین مبنی بر تفاوت دیدگاه کنونی فداییان با نظرات احمدزاده را نه تأیید می‌کند و نه رد! و این سکوت آگاهانه در حالی است که او و بهروز کماکان و تا آخر بحث، مصرانه بر اولویت و تقدم وحدت (حزبی) مارکسیست‌های معتقد به مبارزه مسلحانه نسبت به تاسیس جبهه متشکل از نمایندگان طبقات پای می‌فشارند.

حمید در طول گفتگوهای آن روز مذاکرات، تا به آخر بر سر این می‌ایستد که در حال حاضر، جبهه به اعتبار وحدت مارکسیست‌های معتقد به مبارزه مسلحانه است که می‌تواند به وجود بیاید و بر همین پایه هم است که او بر تقدم حزب مارکسیستی مسلح نسبت به جبهه سیاسی اصرار می‌ورزد. نماینده مجاهدین اما در عین ماندن بر موضع خود مبنی بر تشکیل جبهه، بر گفته اخیر حمید فقط در این جنبه و بدینگونه صحه می‌گذارد که: "{این دیگر معلوم است که} ما، هم با مذهبی‌ها و هم سیاسی‌کارها، می‌باید از موضع قدرت وارد جبهه شویم". چنین تصریحی نیز برای این نتیجه‌گیری که: "قدرت ما در وحدت ماست". در اینجا بهروز ارمغانی وارد صحبت شده و جمع‌بست‌وار از طرف مذاکره می‌پرسد: "{با این حساب، آیا می‌پذیرید که} جبهه واحد توده‌ای، مرحله دوم اتحاد شماسست و اتحاد اولتان، {اتحاد} با ماست؟". شهرام اما، اول و دوم بودن را نمی‌پذیرد و صرفاً می‌گوید: "ما فقط می‌پذیریم که در {آن} جبهه، {با هم} یک سازمان واحد {باشیم}" و در واقع او با این جواب تصریح می‌دارد که موضوع وحدت، نفی‌کننده موضوع جبهه نیست و لذا نمی‌تواند آن را از دستور کار خارج کند. و بحث در اینجا، برای چندمین بار گره می‌خورد و از رسیدن به نتیجه قطعی باز می‌ماند. همانگونه که، این بی‌نتیجه ماندن، در ادامه مباحث بارها تکرار می‌شود. از جمله آنجا و زمانی که، حمید از طرف مذاکره خود پرسیده بود: "بالاخره شعار ما برای وحدت را، اصولی می‌دانید یا نه؟" و او در عوض، دست به گروکشی زده و گفته بود: "{ما} به آن معتقدیم، اما شما هم {متقابلاً} بگویید که موضوعتان راجع به پیشنهاد ما برای جبهه چیست؟!" و حمید در راستای تفسیر این ابراز عقیده از طرف مقابل است که به این نتیجه استدلالی رسیده و می‌گوید: در این صورت، پس "بپذیرید که وحدت حزبی، هم از نظر زمانی و هم تئوریک بر جبهه تقدم دارد" و بر گفته‌اش نیز این چنین اضافه می‌کند که: "{بدینسان}، وحدت است که حدود جبهه و خطوط آنرا روشن خواهد کرد".

شهرام اما قانع به چنین گزاره‌ای نیست و همچنان مصرانه تاسیس جبهه و انجام وحدت را روندی توأمان ارزیابی می‌کند که در جریان آن، دومی می‌تواند و باید در دل اولی پیش برود. او بر همین پایه نیز است که بر رویکرد پیش بسوی تشکیل جبهه و همزمان وحدت دو سازمان در درون آن پای می‌فشارد و نتیجه می‌گیرد که بدینترتیب: "مسئله وحدت دو سازمان موکول می‌شود به نظراتشان راجع به جبهه... که اگر به منطق جبهه برسیم،

وحدت {هم} خود بخود حل است و اگر نرسیدیم... آنموقع وحدت هم نمی‌کنیم." و در اینجا ارمغانی با تحیر از ساده‌سازی امر وحدت حزبی توسط نماینده مجاهدین مارکسیست، از او چنین می‌پرسد: "یعنی شما {بین ما و خودتان} هیچ نقطه اختلافی نمی‌بینید برای وحدت؟"؛ که او در پاسخ وارد یک بحث تفصیلی می‌شود تا اختلاف دو طرف را بار دیگر به پذیرش ضرورت جبهه منوط کرده و آنگاه با ارجاع به تزه‌های رفیق احمدزاده، طرف مذاکره خود را به بیرون‌زدگی از دایره اندیشه ناظر بر مفاد مانیفست "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" متهم بدارد. مبنای این تعرض نظری به حمید اشرف و بهروز ارمغانی هم در آنست که مسعود احمدزاده نوشته بود: "در جریان مبارزه پیشاهنگ در جلد انواع گروه‌ها، جبهه ضد امپریالیستی شکل می‌گیرد و در ادامه و {نیز} در دل آن، حزب پرولتاریا و آنهم بمنظور تامین هژمونی پرولتاریا، جبهه، امری است مشخص و حال آنکه حزب، امری کلی". و بحث طرفین، بار دیگر قفل می‌شود و بی‌نتیجه می‌ماند.

درک از جبهه

در حین این بحث، نماینده مجاهدین با قبول اینکه "وجود دو تا سازمان مارکسیستی با خط مشی واحد اصلاً مسخره است" از حمید می‌پرسد که در این میان با خرده بورژوازی چه می‌خواهید بکنید؟ اشرف هم جواب می‌دهد: "همکاری". و او بلافاصله واکنش نشان داده و می‌گوید: "این که دیگر همان جبهه است". حمید اما با رد چنین برداشتی از جبهه که گویا "جبهه همان یک رشته توافقات است" پاسخ می‌دهد: "خیر! جبهه باید ارگان {به معنی سازمان و رهبری} داشته باشد".

بین طرفین بحثی هم درمی‌گیرد بر سر پروسه و پایه اجتماعی جبهه. حمید می‌اندیشد که: جریان‌های سیاسی تنها متعاقب حدی از تثبیت موقعیت خود در عقبه اجتماعی‌شان است که می‌توانند در زمینه موضوع جبهه، برآمد جدی داشته باشند. طرف مقابل بحث اما برعکس، توضیح می‌دهد که اتفاقاً امر تحقق پیوند میان جریان سیاسی با پایه اجتماعی آن، خود عملاً موکول است به تاسیس جبهه متشکل از پیشنازهای طبقات و مشخصاً منوط به بعد ورود انواع پیشنازان خلق در عرصه اقدام مشترک سیاسی با خصلت جبهه‌ای. او با اشاره به نمادهای موجودی همچون حرکت زنده یاد دکتر هوشنگ اعظمی به پشتوانه "حمایت مردم لرستان"، ظرفیت مردمی حزب دمکرات کردستان ایران - با رهبری مستقر در عراق آن- که دارای نفوذ تاریخی میان کردهای کشور است، "جبهه التحریر الاحواز" در دفاع از حقوق اعراب ایرانی و نیز "سازمان آزادی بلوچستان" متکی بر ناراضی‌های در بلوچ‌های کشور، بروز تحرکاتی ترقی‌خواهانه میان ارتشیان در طرفداری از جنبش انقلابی مسلحانه و از جمله متجلی در پیوستن سرگردی از پادگان

مراغه به سازمانشان، سر برآوردن چندین جریان مذهبی و چپ نظامی‌کار خارج از طیف فداییان و مجاهدین و غیره، پیشنهاد ارتباط‌گیری با این جریانات را می‌دهد و بر این می‌ایستد که: جبهه در واقع، چیزی نیست مگر ائتلاف سیاسی همین نیروها با جنبش انقلابی مسلحانه به محوریت و تحت رهبری فداییان و مجاهدین. حمید اشرف اما چنین باوری ندارد و بی آنکه صراحتاً به طرف مذاکره خود بگوید که ائتلاف‌های این چنینی از بالا را نوعی از فرمالیسم و نمایش سیاسی می‌داند، با روکردن این نکته که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیشاپیش با اکثر این جریانات برشمردن توسط شهرام ارتباط گرفته و در نتیجه با آنها آشنایی دارد، چنین نظر می‌دهد که: آنها، نه دارای ریشه اجتماعی هستند و نه اهل عمل انقلابی‌اند.

می‌توان دید که با آنکه نوع نگاه تقی شهرام به امر جبهه از نظر روشی، بازتر از حمید اشرف است و او این نکته را بدرستی دریافته که امر تاسیس سازمانی جبهه همانا از کانال اقدام رهبران جریان‌های سیاسی اپوزیسیون برای شکل دادن به هماهنگی سیاسی میان آنهاست که می‌تواند عملی شود و مذاکره و گفتگو، عاملی است مهم در شکل‌گیری جبهه و ائتلاف‌های سیاسی، اما در همانحال نمی‌توان بر یک رشته واقع‌بینی‌های حمید اشرف در ارزیابی سنجیده نیروهای عملاً موجود چشم بست. یعنی، در عین انتقاد از سخت‌گیری‌های حمید برای رفتن پای جبهه و اعتنای نا کافی وی به ضرورت ورود در مذاکرات سیاسی، به سادگی هم نمی‌توان از کنار درنگ و ورزیدن‌های او بر لزوم احتراز از خیال‌پردازی‌های سیاسی گمراه کننده و همچنین اجتناب جستن‌های او و سازمانش از ورود به اتخاذهای صوری و در معرض باد عبور کرد. این تامل‌های حمید، نشان دهنده جدیت سیاسی اوست و نیز میزان مسئولیت‌پذیری دارای نتایج عملی در پیش وی. ملاک برای حمید اشرف، همانا اصالت و رفتار عملی جریان‌های سیاسی است و تصادفی هم نیست که در این گفتگوها تاکید می‌دارد: "گفته‌ها {که} مهم نیستند، این عملکرد است که تعیین کننده است." او، فقط هم همین را "لنینی" می‌داند و می‌گوید: "به گفته افراد، باید به اعتبار کردارشان بها داد." او جانمایه جبهه را عمل و عمل مشترک می‌فهمد، و اینکه، جبهه حین عمل است که سر برمی‌آورد و نه با رد و بدل شدن قول و قرارها در بالا. ضعف نگاه او پیرامون اهمیت ابتکارات از بالا در رابطه با تشکیل جبهه، نباید بر قوت نگرش وی در تاکیدش بر شکل‌گیری جبهه از پایین سایه بیندازد.

جبهه: هدف، مشی و رهبری آن

در همان حال بحث دیگری هم بین گفتگو کنندگان شکل می‌گیرد که جای درنگ دارد و آن، تاکیدات نماینده مجاهدین در موضوع رهبری است. او تاسیس جبهه و اعلام آنرا متاخر بر تحقق توافقات بین دو سازمان مجاهدین

مارکسیست و چریک‌های فدایی خلق با همدیگر می‌داند و مشخصاً نیز بخاطر و بمنظور حل و فصل پیشاپیش مسئله رهبری در جبهه‌ای که خواهان تاسیس آنست. به دیگر سخن، برای این نوع تفکر و باور، تشکیل جبهه و تداوم آن، مقدمتاً مشروط است به تامین و تضمین عملی رهبری خویش بر جبهه. حال اگر این نگاه با آن برخاً فرمالیسم در امر شکل دهی به جبهه سیاسی مورد اشاره در پاراگراف قبل ترکیب شود و مبتنی بر این امتزاج، یک پرواز دهساله تاریخی صورت بگیرد آنگاه منطقاً دیگر نمی‌توان به همان کاریکاتور شورای مقاومت ملی در نیمه نخست دهه ۶۰ رسید. نیز نمی‌شود که در وجود همین "شورا" شاهد مصداق‌یابی ایده تحمیل رهبری مطلق خود بر جبهه و نیز پیامد چنین تحمیلی، یعنی ناگزیری‌ها در امر اخراج ها و تصفیه‌ها در "جبهه" نشد. هیچ نوع از "هژمونیسیم"، بی‌پیامد نیست.

در نگاه حمید اشرف به جبهه سیاسی، یک مبنای سیاسی صریح عمل می‌کند و آن، همانا وحدت است بر سر هدف و نیز اشتراک در مشی سیاسی برای رسیدن به آن. بدون چنین وحدت و اشتراکی، نه از نافذ بودن جبهه خبری در بین خواهد بود و نه از امکان نایل آمدن به هدف. حمید اشرف اگر هم جوان‌تر از آن بوده که خود شخصاً تجربه جبهه ملی دوم را بطور مستقیم از سر بگذراند، اما شانس این را داشته است تا تحت آموزش های کسی چون بیژن جزنی- این شخصیت مبتکر در مبارزات جبهه ملی دوم و سوم- این تجربه را بیاموزد که جبهه، درست به همان میزان که می‌باید دربرگیرنده باشد به همان اندازه هم نیازمند فاصله گرفتن است از گیج شدن و گنگ بودن در هدف سیاسی و روش عمومی مبارزه. او خوب فهمیده بود که جبهه فقط در شفافیت هدف و در فراگیری خط مشی سیاسی است که می‌تواند گردونه جنبش عمومی را در دست گرفته و کارزار ملی را صحنه گردان شود. حمید، چنین آموزه‌ای را درست دریافته بود؛ مشکل در او اما آنجایی رخ می‌نمود که اصرار داشت آنرا به تمامی در طرف جبهه‌ای با مشی نظامی پیاده کند. گیر و گرفتاری او نه در کنار گذاشتن خودسرانه این یا آن نیرو و جریان از جبهه و نتیجتاً محدود کردن ناگزیر دامنه جبهه بود است و نه در اعمال خودسرانه رهبری سازمانش بر جبهه و در نتیجه راندن نیروها از خود، بلکه عملاً در تحمیل مشی مسلحانه بر جبهه فراگیر خلقی بود. او خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نا دانسته، سلاح را بر جبهه حقه می‌کرده و نه که برعکس، بکوشد تا الزامات جبهه را بر محدودیت سلاح مرجح دانسته و در عمل آن را مرعی بدارد. مشکل در این بود که او با نگاه مسلح به سلاح، دست به انتخاب می‌زده و مبتنی بر آن نیز این یا آن نیرو و جریان را درون جبهه جا می‌داد و یا که در بیرون از آن می‌گذاشت! اشرف در برابر جنبش، واقع‌بین‌تر و فروتن‌تر از اینها بوده که نخواهد بهره‌گیری از همه امکانات پیگیر و ناپیگیر و اصلی و فرعی در جنبش را بپذیرد، گره کار او و سازمان وقت ما در آنجا سر بر می‌آورد که می‌خواستیم جبهه را بر بستر و حول مبارزه مسلحانه سامان داده و بر بنیان سلاح بیا کنیم! و معضل، چیزی نبود جز تاسیس جبهه حول مبارزه مسلحانه

و با خصوصیت محوری بودن آن، تنگنای تاریخی حمید و بهروز و همه ما را، مشخصاً در این می‌باید جست و نه مثلاً در برخورد تنگ نظرانه نسبت به دیگر سهامداران جنبش عمومی وقت، بر پایه همین حقیقت تاریخی به وقوع پیوسته هم است که نگاه امروزی به رویکرد حمید اشرف در موضوع جبهه، موجب احترام به اوست و همزمان دستمایه‌ای برای نقد نگرش وی!

کدام جبهه؟

موضوع بسیار مهم دیگر در بحث بر سر جبهه میان طرفین را، نوع و ترکیب جبهه تشکیل می‌داد. مجاهدین مارکسیست شده در "بیانیه اعلام مواضع" خود، از "تشکیل جبهه واحد توده‌ای" سخن گفته بودند که در آن، ترکیب جبهه را صفوف خلق می‌سازد و رهبری آن نیز بر عهده "طبقه پرولتاریا"ست از طریق اعمال هژمونی حزب این طبقه بر طیف جبهه. اما حمید اشرف و بهروز ارمغانی مرادشان از جبهه در این بحث، جبهه‌ای است ضد امپریالیست و ضد رژیم، و از گفتار و استدلال‌هایشان در متن بحث نیز، چنین می‌توان استنتاج کرد که آنها ترکیب جبهه را خلقی می‌خواهند ولی خصلت‌بندی رهبری‌اش را به نتایج عینی روند مبارزه مسلحانه و حد و میزان شایستگی پیشاهنگ کمونیست در جنبش عمومی و ایفای نقش او در آن موکول می‌کنند. در عین حال اما، آنچه را که در این بحث و از سوی هیئت نمایندگی فداییان خلق بکلی مسکوت می‌یابیم، همانا موضوع جبهه واحد ضد دیکتاتوری است! در این واقعیت که حمید اشرف - و دقیقاً حمید این مقطع از بحث با مجاهدین خلق مارکسیست- امکان نداشته است که آخرین نوشته و در واقع به لحاظ سیاسی متکامل‌ترین مانیفست بیژن جزنی یعنی "نبرد علیه دیکتاتوری" را نخوانده باشد، کمترین تردیدی هم جایز نیست. کاملاً قابل فهم است که این جزوه نمی‌توانسته دیرتر از زمستان ۱۳۵۳ دست رهبری سازمان قرار بگیرد، کما اینکه پس از ۸ تیر، مطابق گفته مجید عبدالرحیم‌پور، زنده یاد حسن فرجودی در مقام هماهنگ کننده روابط درون‌سازمانی بعد مشورت با چند نفر از مسئولین تازه تعیین شده سازمان، این جزوه را که تا آن زمان در اختیار کل تشکیلات قرار نگرفته بود در سطح همه اعضای سازمان توزیع می‌کند.

بر اساس چنین داده‌های تاریخی است که می‌باید این سؤال را پیش کشید که آیا حمید اشرف، اصولاً مفاد و جوهر این خط استراتژیک جزنی را پذیرفته بوده و فقط فرصت می‌جسته است تا تره‌های مطروحه در آن را طی یک روند مدیریت شده در سازمان جا بیندازد، یا که خود وی علیرغم پذیرش اتوریته نظری و سیاسی جزنی هنوز هم نمی‌توانسته ترمز مرکزی این نوشته را در خود هضم کرده و به خود بقبولاند؟ آیا نمی‌شود تصور کرد که ذهن اشرف پیرامون مفاد این جزوه، درگیر این پرسش بوده که چگونه می‌توان هم جبهه ضد دیکتاتوری را داشت و هم "محوری بودن مبارزه مسلحانه" را؟! و اصولاً آیا تناقض بین شعار عام و فراگیر ضد دیکتاتوری فردی شاه با مشی

محوری بودن مبارزه مسلحانه، به خود بیژن بر نمی‌گشته که در حمید تربیت شده‌اش جنبه باز هم مضاعفی می‌یافت؟ چرا که بازخوانی مجدد "نبرد علیه دیکتاتوری" جزئی حین تدوین این نوشتار، مرا به این رساند که خود اثر نیز در استنتاج منطقی جبهه از این نبرد عمومی ساکت است و در آن از چیزی بیشتر از همسویی‌ها و همکاری‌ها سخن نمی‌رود و حرفی از جبهه ضد دیکتاتوری در میان نیست. حال آنکه نتیجه منطقی تر مرکزی این اثر نمی‌توانسته جز جبهه ضد دیکتاتوری چیز دیگری باشد، همانی که طی سال ۵۷ بطور عینی و در شکل غیر سازمانی تجلی یافت. با توجه به این واقعیت، پرسیدنی است که حمید اشرف‌ای که در این مقطع زمانی سرمست پیروزی ناشی از تثبیت "مرحله اول استراتژیک مبارزه مسلحانه" بود و نتیجه ظفرنمون مبارزه مسلحانه را با پوست و گوشت خویش در شکل گیری تشکل پیشاهنگ در قامت سازمان حس می‌کرده است، چطور می‌توانسته به ایده جبهه عمومی ضد دیکتاتوری نزدیک شود که در آن مسلماً سلاح نمی‌توانسته محور باشد؟ آیا حمید اشرف چونان رهبری عمل‌گرا و نفر اول تعیین کننده حیات و عمل سازمان که محوریت مبارزه مسلحانه برایش مطلقیت نظری و سیاسی در مشی داشته است، منطقاً می‌توانسته با چنین تفکر و باوری جبهه ضد دیکتاتوری فردی شاه را در کانون مشی سیاسی سازمان قرار دهد؟ این پرسش‌ها، البته دهن در گورستان تاریخ‌اند و طبعاً هم نه ترسیم کننده آن سیری که طی شد. قدر مسلم اما اینست که حمید چه در این مذاکرات و چه تا زمان مرگش، در باره شعار مرکزی نبرد عمومی علیه دیکتاتوری فردی ساکت ماند. سکوتی پر معنی و بس پرسش برانگیز!

اینهاست چکیده و خطوط کلی گفتگوهای مبحث جبهه، که البته بارها و در جاهای دیگری از این مذاکرات تکرار می‌شوند و طرفین همدیگر را به کرات متهم به کم‌کاری در موضوع جبهه و نقض عهد در زمینه همکاری‌ها می‌کنند. واقعیت امر اما اینست که در نهایت مذاکرات، چیز چندان مشخص و دندان‌گیری در موضوع جبهه حاصل نمی‌شود مگر صرف اعلام مثبت بودن این دور از گفتگوها توسط هر دو طرف مذاکره در مقایسه با سه دور پیشین آن که در بهار، تابستان و پاییز همان سال ۱۳۵۴ صورت گرفته بود. تنها توافق بین آنها در این مذاکرات "سازنده"، طرح نیم‌بند و غیرشفاف انتشار نشریه مشترک است که در فصل مربوط به مذاکرات حول وحدت پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

فصل سه

پیرامون وحدت چپ انقلابی

به سختی می‌توان در این گفتگوها مباحث مربوط به جبهه را از بحث در باره وحدت تفکیک کرد، بهمین خاطر هم وقتی طرفین در پی مذاکراتی نفس‌گیر حول جبهه، بر گفت و شنید درباره وحدت متمرکز می‌شوند می‌بینیم که از یکسو پیشاپیش برخی از مسایل مربوط به وحدت در متن بحث جبهه طرح شده‌اند و از سوی دیگر بر بستر گفتگو پیرامون وحدت گریزهای دگرباره به موضوع جبهه زده می‌شود. با اینهمه اما، لازم بود که مبحث وحدت، فصلی مستقل در این نوشتار باشد. اصولاً تأکیدات طرفین پیرامون اولویت وحدت و جبهه نه فقط با همدیگر تفاوت می‌کرد، بلکه موضوع وحدت نیز با گنگی بسیار همراه بوده زیرا که ارزیابی‌های طرفین نسبت به یکدیگر جای درنگ بسیار داشت! بهمین دلیل هم حتی در پایان این مباحث که طرفین بالاخره و صرفاً بر سر انتشار نشریه مشترک به توافق می‌رسند، این نکته هنوز مبهم می‌ماند که نشریه اساساً در خدمت رسیدن به اتحاد جبهه‌ای است یا تحقق وحدت، و یا که فعلاً هیچکدام از ایندو و صرفاً و فقط ابزاری برای تأمین تفاهم و تجانس عالی بین کادرهای دو طرف. واقعیت اینست که حمید اشرف و رهبری سازمان انتظار و امیدی برای نیل به وحدت با سازمان مجاهدین مارکسیست را نداشتند و در پیش خود فقط روی جناحی یا عناصری از آنها برای وحدت حساب باز کرده بودند.

وحدت بر چه اساس؟

تامل برانگیزترین نکته در این رابطه، دو نوع مواجهه است با وحدت که یکی به تمامی کلی‌نگر و ایدئولوژیک‌محور است از سوی مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده، و دیگری عموماً مورد سنج مشخص از طرف فداییان. مورد سنج نیز در این معنی که معلوم شود مواضع عقیدتی طرفین نسبت به امور مشخص و مطرح کدام‌هایند؟ جالب است که در همین رابطه حمید به طرف مذاکره‌اش این نسبت را می‌دهد که آنها برآند تا بنحو سهل‌انگارانه‌ای با

مینا قرار دادن کلیات م.ل. به عنوان مبنای وحدت، از آن قطعیت‌یابی وحدت را نتیجه بگیرند و از این مهم غافل بمانند که مبنای وحدت، مقدمتاً پراتیک مشترک است و نه ایدئولوژی؛ و دستکم، نه که برداشت غیرمشخص از موضوعات عقیدتی و روشی. حمید تجمع ایدئولوژیک را غیرعملی می‌داند، چرا که در اصل، جمع‌ناپذیر و جمع‌نشدنی است! بهمین دلیل هم خطاب به شهرام چنین استدلال می‌کند: رویکرد ایدئولوژی‌محور در اساس خود، رویکردی "ضد وحدت" است زیرا که، نه جمع‌کننده انقلابیون در عرصه پراتیک، بلکه صرفاً در پی جمعیت متوهمانه هم‌ایدئولوژی‌ها با یکدیگر است.

بحث وحدت در ابتدا از صحبت پراکنده روی یک رشته مسایل نظری و دیدگاهی آغاز می‌شود که من ترجیح داده‌ام اهم آنها را در فصل مربوط به تفاوت نظرات دیدگاهی بیاورم و با موکول کردن جملگی‌شان به فصل آخر این نوشتار، در این فصل تنها بر رویکرد و نگاه طرفین به امر وحدت و تداوم بحث در همین راستا بمانم. در این میان اما، لازم دیده‌ام که پرداختن به درک طرفین از مشی مسلحانه را در همین فصل بگنجانم تا بتوان بحث وحدت را در کادر پراتیک پی گرفت. نماینده مجاهدین مارکسیست در جایی از سخنانش، پیشنهاد عملیات مشترک نظامی را می‌دهد که حمید یادآور می‌شود: اول باید دید در فهم از مبارزه مسلحانه، چه اندازه با هم اشتراک نظر داریم. و در همین رابطه است که دیالوگ شنیدنی و جالبی بین آنها صورت می‌گیرد. حمید به مخاطب خود می‌گوید: شما با انجام عملیات نظامی چون ترور طاهری، شعبان بی‌مخ و بانک عمران تاثیراتش را بر روی خرده بورژوازی در نظر داشته‌اید. هر دو مخاطب اما پاسخ می‌دهند که بانک عمران متعلق به شاه است و این اقدام آنها، ضربه علیه بورژوازی بزرگ را در نظر داشته است. حمید می‌گوید: آری، اما با نتیجه تأثیر بر روی خرده بورژوازی و نه پرولتاریا! و بعد هم در ادامه و مرتبط با تبیین عملیات فداییان چنین توضیح می‌دهد که: "ما عملی انجام می‌دهیم که پرولتاریا بتواند آن را حس کند" و در تفهیم همین "حس" می‌افزاید: "در واقع، این حس {روانشناسی اجتماعی} در خود شماست که شما را بگونه حسی به این یا آن انتخاب وا می‌دارد".

در طی این نیمه مجادله، نکته دیگری هم پیش می‌آید که در آن شهرام می‌گوید: فداییان در سمت جمعیت کمونیست‌ها "می‌بایست پرولتریزه شدن مجاهدین را می‌فهمیدند و وظایف خود در این زمینه را ایفاء می‌کردند". او و قاندى بر جهت اثبات دعاوی خود با تأکید بر وجود نشانه‌های زیاد در این رابطه، بر ممکن و لازم بودن اقسام ابتکارات از سوی فداییان انگشت می‌گذارند که بزعم آنان اگر عملی نشدند ناشی از قصور چریک‌ها و به تقصیر آنها بوده است. حمید اما این اتهام را نمی‌پذیرد و از آنها دلیل می‌خواهد تا توضیح دهند که: "ما { از کجا باید می‌فهمیدیم چنین تحولی {در سازمان شما} در جریان است، وقتی خود شما ما را در جریان نمی‌گذاشتید". و بحث نهایتاً به اینجا می‌رسد که نماینده مجاهدین بگوید:

"شما بمثابة مارکسیست می‌باید از پولاریزاسیون طبقاتی جامعه می‌فهمیدید که خرده بورژوازی ناگزیر از پرولتریزه شدن است، {ضمن اینکه} نوع مطالعات و جزوات ما هم بیانگر چرخش ما به کمونیسم بود". حمید با عنوان کردن اینکه پلاریزه شدن طبقاتی خود را می‌تواند در شدیدتر شدن وجه مارکسیستی یک جریان التقاطی هم نشان بدهد و با اکتاء بر تزی که مابه‌ازاء عینی آن را در تحت فشار بودن خرده بورژوازی سنتی توسط بورژوازی بزرگ می‌داند، این نتیجه را می‌گیرد که از نظر فداییان: "شما نماینده فکر خرده بورژوازی سنتی بودید". شهرام ولی معترضانه، با رد چنین انتسابی در حق خودشان، نمایندگی واقعی خرده بورژوازی سنتی را در گروه‌هایی چون "مهدویون" آدرس می‌دهد و بر لزوم دیده شدنشان بمثابة نیروی تازه نفس کمونیستی ازسوی فداییان تاکید می‌گذارد. حمید می‌گوید: "{البته این را} قبول دارم {که} شما چند پله کمی بالاتر بودید". ولی طرف مقابل با ابراز واکنش سریع نسبت به چنین قضاوتی می‌گوید: "نه، ما {با آنها} تفاوت کیفی داشتیم". و سرانجام، حمید بحث را اینگونه فیصله می‌دهد که: خرده بورژوازی سنتی در قرن بیستم و "در عهد رواج انقلابات پرولتاریایی" می‌باید خود را در همین تفکر التقاطی نشان دهد که نشان هم داده است.

این فقره و دیگر موارد گفتگوی نظری بر متن مذاکرات حول وحدت که در اساس خود متوجه اینست که چه کسانی و بر چه مبنایی می‌توانند با هم وحدت کمونیستی کنند، در مجموع خود نشانگر دو برخورد با امر وحدت بوده است. یک نگاه از این مواجهه که به مجاهدین مارکسیست برمی‌گشته، شرط مارکسیست - لنینیست بودن و اعتقاد به مشی مسلحانه را برای وحدت تشکیلاتی کافی می‌دانسته است، حال آنکه نگرشی دیگر - نگرش فداییان - علاوه بر اینها، بر نوع درک مشخص از مارکسیسم - لنینیسم در رابطه با واقعیت‌های مطرح در زمان و مکان و مشخصاً باور به مبارزه مسلحانه آنها از منظر طبقاتی "پرولتری" تاکید داشته و متاثر از اینها نیز قایل به لزوم نوعی از روند تجانس عالی ناظر بر مباحث بین طرفین قایل بوده است. واقعیت‌های زندگی در جریان تحولات سال‌های بعدی نشان داد که دو طرف مذاکرات اسفند ماه سال ۵۴، نه بر ریل وحدت که تقریباً در اکثر زمینه‌ها و جهات بر دو ریل متضاد طی طریق کردند. به دیگر سخن، نیت برای وحدت تا زمانی که نتواند انطباق آرزو بر واقعیات لازم جهت تحقق وحدت را فراهم بیاورد، امکان فرارویدن به واقعیت عینی را هم نخواهد داشت.

تحقیق وحدت از بالا یا با تکیه بر بدنه؟

در آیین این گفتگوها، صرفنظر از موضوعات مضمونی، نگاه‌های دو طرف بر سر نحوه وحدت هم تفاوت‌های جدی نسبت به یکدیگر نشان می‌دهند. در

واقع، حمید اشرف و بهروز ارمغانی با نظر داشتن بر تامین احساس یگانگی دو سازمان طی یک پروسه در سطح اعضای آنها، امر مدیریت مشترک روند را هم، در خدمت تحقق این نوع از یگانگی می‌خواهند. طرف دیگر ولی، تحقق وحدت را پیش از همه در تشکیل کمیته مشترک بین دو رهبری می‌جوید. این رویکردهای متمایز را، بویژه در رابطه با ضوابط نشریه است که بهتر می‌توان دید و پی گرفت. اما مقدمتاً جا دارد که پیش از پرداختن به بحث نشریه، به یک موضوع دیگری هم اشاره کرد که در فهم حس متقابل طرفین از همدیگر در رابطه با امر وحدت دارای اهمیت ویژه‌ای است. از گلیه‌های رد و بدل شده بین آنان، این مستفاد می‌شود که مجاهدین مارکسیست از نحوه "تعلل" فداییان در زمینه نزدیکی بیشتر دو سازمان و برخورد "غیر صریح" آنان با راه افتادن نشریه مشترک به این نتیجه رسیده‌اند که گویا آنها در فکر جذب بقیه به درون سازمان خودشان هستند و وحدت برایشان، همان عضوگیری دیگران است در دل سازمان چریک‌های فدایی خلق. نماینده مجاهدین در پی این اصرار که اول می‌باید یقین حاصل شود که امر "وحدت به مثابه مسئله جنبش" اصلاً برای هر دو طرف "اهمیت" همسان دارد یا نه و آیا هر دو آنان در این رابطه عملاً بطور یکسان "جدی" هستند و نیز اینکه، اصولاً میانشان اشتراک برداشت از چنین "اراده"‌ای تامین است یا خیر، نگرانی خود از تصور طرف مقابل از وحدت را بدینگونه بیان می‌دارد که نکند همچون فکری در میان باشد که: "خب ما به اندازه کافی قوی هستیم... سازمان می‌تواند رشد کند... و برسد به آنجایی که حزب تشکیل دهد... نیروهای جنبش را سمت بدهد و {آنها را} جلب {خود} کند!" حمید با مردود اعلام کردن وجود چنین نظریه‌ای در اندیشه فداییان مبنی بر وحدت از طریق انبساط یک سازمان، می‌گوید که: "مسئله ما این نیست که یک سازمان رشد می‌کند و به اینجا می‌رسد، مسئله ما این هست که جریان جنبش به شکل آکتیو پیش برود... اختلافات و خطوط فاصل روشن شود و در جاهایی که تضاد وجود دارد مبارزه بشود... هیچ چیزی پنهان نماند... و نقطه نظرات درست، {بتوانند} خود را اثبات کنند." شهرام می‌گوید: "اینها همه درست‌اند، ولی کلی هستند". تاکید حمید اما این است که امر مشخص، اتفاقاً درست همین است.

وحدت و مثنی سیاسی

در جریان بحث بر سر جبهه و وحدت - آنجایی که این دو موضوع در گفتگوهای طرفین به هم گره می‌خورند- علت پیدایی و آینده جریان‌های چپ سیاسی‌کار و نیز چگونگی برخورد دو سازمان معتقد به مبارزه مسلحانه با آنها هم به میان می‌آید که مکتب بر دیالوگ گفتگوکنندگان در این زمینه، از نقطه نظر تعیین زاویه و فهم سطح نگاه طرفین مذاکره کننده به هر دو پدیده وحدت و جبهه مفید است. شهرام با جدی تلقی کردن پیدایی و رشد چنین گروه‌هایی نتیجه می‌گیرد که می‌باید با اینها مرتبط شد و از طریق جذبشان

به درون جبهه و در کادر جبهه، به برخورد فکری و سیاسی با آنها پرداخت. حمید اما معتقد است که اینها آینده‌ای ندارند، چون یا بعد مدتی سرخورده می‌شوند و یا که توسط پلیس دستگیر شده و رو به تلاشی می‌گذارند. او مسئله اصلی را، همانا آبخور نظری اینها می‌داند که از دو کانال تبلیغ و ترویج حزب توده از یکسو و جریان‌های "پروچینی" از سوی دیگر به آنها غذای فکری می‌رسد. لذا طی دو نوبت از طرف مذاکره خود می‌پرسد: "مگر {شما} جریانی از این قبیل را هم سراغ دارید که توانسته باشد رشد کرده و باقی بماند و منشاء اثر شود؟" بعدش هم از این سؤال خود نتیجه می‌گیرد که پس باید سراغ سرمنشاء موضوع و هدر دهنده انرژی جنبش رفت که عبارتست از دو اپورتونیسم حزب توده و "پروچینی"ها و لذا لازم است که اصل را بر مبارزه ایدئولوژیک جدی با آنها قرار داد. شهرام اما، معترض به اتخاذ چنین رویه‌ای که آنرا دور زدن واقعیت گروه‌هایی از این دست ارزیابی می‌کند، نحوه برخورد حمید با آنها را، در عمل به امان خدا ول کردن و نیز گرفتاری آنان به دست پلیس می‌داند و اشاره می‌دارد که چنین رویکردی در قبال امکانات صنفی - سیاسی، حتی با مفاد نظرات بیژن جزینی در جزوه "مبارزه مسلحانه چگونه توده‌ای می‌شود" هم منافات دارد. حمید این را رد می‌کند و می‌گوید: "نه، این {با آن یکی} فرق دارد. {اگر} در آنجا بر شرط محوری بودن مبارزه مسلحانه تاکید شده" اما "این یکی {از جنس} خود بخودی است". او به توضیحاتش اضافه می‌کند که: "اقدامات کارگری ما در زمینه شرکت در مبارزه اقتصادی، می‌خواهد در خدمت محور مسلحانه باشد. {در حالیکه} این نوع از گروه‌ها، ذهن کارگران را نسبت به جنبش مسلحانه مخدوش می‌کنند و البته خطشان را هم از همین اپورتونیست‌های خارج کشوری می‌گیرند". طرف گفتگو از او می‌پرسد: "مگر رابطه ما با این حرکات خود بخودی و فعالیت کارگری، فقط باید از این زاویه باشد؟" که پاسخ حمید به او چنین می‌شود: "در هر رابطه مشخص، باید مشخص برخورد کرد!" شهرام اما با ارزیابی جواب او بمثابه نوعی گریز از استنتاج نظری از واقعیت‌ها، معترضانة چنین تصریح می‌دارد: اما رفیق، تو از مشخص‌ها بالاخره "باید یک جمع بندی عمومی در بیاری"؛ که واکنش حمید به این تذکر متدیک فقط بر این قرار می‌گیرد که: "چنین جمع بست‌هایی از قبل انجام پذیرفته" اند. او در ابرام این حکم خود، تصدیق و تأیید "جمع‌بندی از تجارب" قبلاً صورت گرفته را کافی دانسته و بحث را هم با استناد به چنین "تأییدیه‌ای" قطع می‌کند. قطع کردنی که ریشه در تناقضات او در رابطه بین عملیات نمونه خلقی مسلحانه با کار توده‌ای داشت.

در ادامه همین بحث، حمید از طرف صحبت‌اش می‌پرسد که: آیا برای شما خود این اهمیت دارد که بدانید چنین گروه‌هایی تحت تاثیر چه دیدگاه‌هایی به وجود می‌آیند؟ و در پاسخ می‌شنود که: "{این را} قبول دارم که در نهایت، بطرف همان‌هایی می‌روند که تو می‌گویی". حمید می‌گوید: "نه، مسئله نه نهایت‌شان، که پیدایش آنهاست". اینجا دیگر شهرام چنین تئوریزه می‌کند که: "اینها همان اکونومیسمی است که عاقبت‌طلبی قشر آریستوکراتیک و

بورژوازی کارگران را پاسخ می‌دهد" و در ادامه می‌افزاید که: اما جنبه ضد بورژوازی و در نتیجه ضد رژیم را هم باید در این پدیده دید و با همین وجوه آن رابطه برقرار کرد و با بیدار کردن عناصر سالم‌شان از خواب، کوشید تا جذب مبارزه مسلحانه شوند. حمید لزوم برقراری رابطه با آنها و تشکیل جلسه بحث با آنان را لازم و درست می‌داند ولی فقط به اتکاء و بر بستر یک مبارزه ایدئولوژیک عمومی با منابع تغذیه فکری آنها، و همین جاست که نماینده مجاهدین مارکسیست بار دیگر بحث را به مناسبات در کادر جبهه واحد می‌کشد و می‌پرسد: "چرا نباید همین رابطه را وسعت داد و آن را در کادر کامل‌تر جبهه پیش برد و حتی مطابق تاکیدات شما، با گذاشتن یک سری ضوابط برای آن؟" حمید اما در پاسخ به این پرسش، شرط وجود توافقات مشخص را پیش می‌کشد و می‌گوید: "البته اگر چنین چارچوب کامل‌تری وجود داشته باشد و خطوطش هم مشخص باشد." و تا در پاسخ او، مخاطب‌اش بلافاصله این را پیشنهاد می‌دهد که: "{با} همین خطوطی که ما گفتیم"، حمید با نشان دادن واکنشی بی‌درنگ در برابر او می‌گوید: "خیر! اینها هنوز نا مشخص‌اند".

در اینجا است که بهروز وارد صحبت شده و مبتنی بر روش جا افتاده در جنبش چریکی، یعنی تفکیک عناصر انقلابی از اپورتونیست‌ها، این توضیح را می‌دهد که: بین بدنه این نوع گروه‌ها و رهبری‌شان باید فرق گذاشت. او در جهت اثبات حرف خود، استدلال می‌آورد که: رهبری آنها با همان مراکز اصلی فکری‌شان گره خورده است و لذا، موضوعشان با تمایلات بدنه فرق می‌کند و به امر کلی مبارزه ایدئولوژیک مربوط می‌شود، حال آنکه از بدنه‌شان می‌توان برای مبارزه مسلحانه جذب نیرو کرد که امری است مشخص. شهرام با تایید حرف‌های بهروز، و بعد اینکه نتیجه می‌گیرد که: "پس ما در محتوی هم‌نظریم"، دوباره تمرکز طرفین بر موضوع جبهه را پیشنهاد می‌دهد و می‌گوید: "{پس} می‌ماند شکل سازمانی این روابط که ما جبهه را پیشنهاد داریم. در جبهه هم {البته} خط فاصله‌مان را روشن می‌کنیم که اگر {رهبران} قبول نکردند {آنها} را بیرون می‌اندازیم!" و اضافه می‌کند: از همین طریق هم است که "بخاطر تامین امکانات برای تماس با همه افراد این گروه‌ها، می‌توان بجای تماس محدود با چند نفر رهبری آنها که معلوم هم نیست همه حرف‌های ما را به پایین منتقل کنند، با همه افرادشان در تماس باشیم و جذبشان کنیم." حمید از او می‌پرسد: "شما این فاصله {مشی سیاسی} خود با آنها را قبل از تشکیل جبهه روشن می‌کنید یا {که} بعدش؟" که او در جواب می‌گوید: "از قبل" و بهروز اینجا بلافاصله از او توضیح می‌خواهد تا روشن بدارد که با این حساب: "اول با همان آریستوکراسی کارگری بالای آنها، مرزبندی می‌کنید یا نه؟" نماینده مجاهدین در پاسخ می‌گوید: "این دیگر مسئله‌ای است {موردی} و {با آن} مشخص باید برخورد کرد". بهروز هم می‌گوید: "و این، همان تحلیل مشخص از گروه‌های مشخص است، که ما هم همین را می‌گوییم." شهرام در جواب سؤال دیگر بهروز که پرسیده بود: "اگر آنها اعتقاد شما را فهمیدند و

گذاشتند و {از جبهه} بیرون رفتند چه؟" پاسخ می‌دهد که: "به آنها می‌گوییم این دیگر خیانت است" و بهروز به طنز می‌گوید: "این را که همیشه می‌توان گفت!"

وحدت را از کجا باید شروع کرد؟

بعد همه این رد و بدل شدن‌ها، مجاهدین مارکسیست را باز کماکان مصر بر شکل دادن سازمان جبهه می‌یابیم و پابرجا بر این اظهار نظر در دفاع از جبهه که مطابق فرمولبندی شهرام می‌توان از طریق آن "برخلاف فحش دادن‌های خارج کشوری به همدیگر، مبارزه ایدئولوژیک سالمی را پیش برد". او به این گفته خود چنین اضافه می‌کند که: "ما می‌گوییم یک زمینه مشخص بگذاریم تا {با همدیگر موضوع} "چه باید کرد؟" را بحث کنیم". حمید ولی با تصریح اینکه از نظر فداییان "زمینه مشخص"، همان مبارزه ایدئولوژیک در سطح "اجتماع" است، صحبت در این بخش از مذاکرات را با این تکمله پایان می‌برد که فداییان برآند تا: باعناصر صادق این گروه‌ها رابطه مشخص برقرار نمود، اما امر "چه باید کرد؟" را در سطح جامعه پیش برد.

بحث که به اینجا می‌رسد حمید حرف اصلی فداییان را چنین بر زبان می‌آورد: "ما مسایلی {در رابطه با شما} داشتیم... که {ابتدا آنها} باید به بحث کتبی گذاشته شوند" و سپس هم به گفته‌اش این را اضافه می‌کند که: "بهترین شکل هم، همان نشریه بحث است که موضوع {ها} را در سطح رفقای سازمان‌ها به بحث بگذاریم و {آنها را} حلش کنیم... {و بدین ترتیب است که} زمینه را واسه وحدت ساخته‌ایم". در پی این دیالوگ سمت دهنده به بحث است که برای مجاهدین مارکسیست دو نکته قطعی می‌شود. یک اینکه، فداییان ضمن رد کردن تشکیل جبهه در آن مقطع، وحدت فداییان و مجاهدین مارکسیست با هم را نیز در بهترین حالت در چشم‌انداز نزدیک نمی‌بینند و آن را به حل "مسایلی" مشروط می‌کنند که کم هم نیستند. دو اینکه، چون موضوع وحدت دو جریان تابع حل مسئله نشریه مشترک است پس باید بر آن متمرکز شد. در واقع، آنها لب کلام را از حمید این چنین شنیده‌اند: "رفیق! مسایل ایدئولوژیک نمی‌شود در سطح کمیته‌ها حل شود، باید در سطح توده‌ها حل بشود" و نیز اینکه: چون مباحث ایدئولوژیک باید آزاد باشند "پیشنهاد ما بحث آزاد بود که شما گفتید لیبرالیه". و بدینسان، بحث به سمت نشریه مشترک کانالیزه می‌شود و بر آن متمرکز می‌گردد.

نشریه مشترک با کدام ضوابط؟

بحث نشریه البته مسبوق به سابقه بوده چرا که در دو دیدار تابستان و پاییز طرفین با همدیگر، که با ترکیب حمید اشرف و بهروز ارمغانی از فداییان و

هیئت مرکب از بهرام آرام و فاندی از طرف مجاهدین مارکسیست برگزار شده بود، طرفین مذاکره صحبت‌های اولیه‌ای حول آن داشته و در همین زمینه مباحثاتی را نیز چه طی دو نشست و چه از طریق نامه‌نگاری‌های پسا مذاکره با یکدیگر انجام داده بودند. با اینهمه اما هنوز هم نمی‌شد که از رسیدن طرفین به تفاهم بر سر ضوابط نشریه مشترک چه در مذاکرات و چه در نامه‌های مربوطه بعدی سخنی در میان باشد. در همین رابطه است که شهرام در فایل صوتی شماره ۱۱ از گفتگوها، ضمن انتقاد به طرف مقابل بخاطر "جلوگیری" فداییان از راه افتادن "نشریه مشترک" مورد توافق طرفین در نشست "آذر ماه ۱۳۵۴"، با پیش کشیدن قول و قرارها بر سر "نشریه مشترک" و نیز ضرورت اجرایی کردن توافق قبلی، بر تشکیل کمیته مشترک نشریه می‌ایستد. حمید ابتدا به فضای "غیرسازنده" جلسه پیشین و مفاد غیردوستانه نامه‌های بعدی رد و بدل شده اشاره می‌کند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که: صحبت از کمیته مشترک در چنان فضا و شرایطی "تعلیق به محال" بود. تنها بعد حدی از جاری شدن مجادله بین طرفین و متهم کردن های همدیگر است که نماینده مجاهدین می‌گوید: ما البته در درون خودمان به نحوه برخورد رفقایمان در نشست مشترک انتقاد کرده‌ایم و از شما هم انتظار طرح انتقادات صریح را داشته‌ایم. حمید هم تصدیق می‌کند که: فضای جلسه حاضر، برعکس آن یکی‌ها، "مثبت و سازنده" است. بعد هم خاطرنشان می‌دارد که: حالا منتظر شنیدن پیشنهادهای شما هستیم. وقتی هم که طرف مذاکره با ابراز نوعی از یاس در رسیدن به توافق از او می‌پرسد: "آخر چه فایده‌ای دارد که همین جوری حرف بزنیم؟!" حمید با نرم‌خویی آنها را دعوت به ارایه پیشنهاد مشخص می‌کند و به آنان امیدواری می‌دهد که شاید از طریق جزئیات مشخص، بهتر بتوان به وجوه مشترک رسید.

پیشنهاد مجاهدین این می‌شود که کمیته مشترکی از دو سازمان برای اداره نشریه مشترک و با حق تصمیم‌گیری بر سر تعیین موضوعات بحث و پذیرش یا عدم پذیرش مقالات رسیده - و در واقع نوعی سردبیری مشترک- تشکیل گردد و آن چیزی که توسط این کمیته تایید شد در نشریه مشترک نشر بیاید. هیئت نمایندگی فداییان اما لزوم چنین کمیته‌ای را در شرایط وجود و عاملیت رهبری دو سازمان، هم زاید می‌دانند و هم که ناقض حق آزادی اعضای دو سازمان برای طرح پرسش‌هایشان از سازمان دیگر و محدود کردن نقد مواضع و دیدگاه‌های آن. نظر حمید و بهروز جمع‌آوری و بررسی نوشتجات اعضای هر سازمان است توسط خود رهبری آن و سپس توزیع همین نوشتجات در سطح هر دو تشکیلات بی هیچ ممانعتی. شهرام در رابطه با مقالات رسیده، مکانیسم کمیته مشترک را بمراتب دمکراتیک‌تر می‌داند تا اخذ تصمیم مستقل در هر سازمان و لذا با تاکید بر اینکه: "ما می‌گوییم کنترل مشترک"، از طرف مذاکره‌اش می‌پرسد: "{حالا} این محدود کننده‌تر است یا فیلتر مستقل سازمانی {پیشنهادی شما}؟" حمید جواب می‌دهد: "کنترل مشترک، چون می‌تواند جلو بعضی از مقالات را بگیرد" و

اضافه می‌کند که: به این دلیل هم محدود کننده‌تر است که در کمیته مشترک "پذیرش هر مقاله {طبعاً} به توافق اثباتی طرفین نیاز دارد". و چنین چیزی از دید او، نمی‌تواند جز اعمال محدودیت بیشتر بر طرح نظرات چیز دیگری از آب درآید. نماینده مجاهدین اما اعتراض می‌کند که: "شما از یک طرف بر آزادی نظر هستید و از طرف دیگر کنترل، {آیا می‌توانید بگویید که} این چه نوع آزاد بودن مباحث است؟" در اینجا بهروز تناقض مطرح از سوی شهرام را چنین تفسیر می‌کند: "ما در جلسه پیش هم گفتیم وقتی که نوشته‌ای از طرف یک سازمان مجاز دانسته می‌شود، دیگر باید به چاپ برسد". و حمید گفته رفیق خود را با این نکته تکمیل می‌کند که: ما البته بخشنامه کرده‌ایم که نوشتجات نباید "افشاگرانه" و "تحقیر کننده" و "توهین‌آمیز" باشند بلکه می‌باید شکل "سئوالی" و "استدلالی" به خود بگیرند. نماینده مجاهدین بلافاصله نفس صدور چنین بخشنامه‌ای را در "تناقض" با "آزادی بحث" تلقی می‌کند و همین را به رخ طرف مقابل می‌کشد و می‌گوید که: پس شما درعمل به این رسیده‌اید که میزانی از کنترل لازم است، منتهی فقط از کانال رهبری‌تان بر سازمان خودتان. حمید متذکر می‌شود: ما از اول هم بر این باور بوده‌ایم و اگر نتوانسته‌ایم مقصودمان را به شما برسانیم از خودمان انتقاد می‌کنیم.

در یک جمع بست از این مباحثه - مجادله می‌توان گفت که در واقع، هر دو طرف گفتگوها نه موافق "آزادی لیبرالی" در تشکیلات‌هایشان هستند و نه که نافی حق رهبری هر سازمان برای اعمال کنترل بر مقالات در آن سازمان. به نظر می‌رسد که اختلاف طرفین بر سر میزان استقلال سازمان‌ها بوده در هدایت مباحث و موضوع اصلی آنان را همانا تضمین حقوق دو سازمان در مناسباتشان با همدیگر تشکیل می‌داده است. مطابق پیشنهاد فداییان، هر مقاله رسیده از هر سازمان لازم بوده که بی هیچ عذری در سطح سازمان دیگر توزیع شود ولی بر پایه پیشنهاد مجاهدین مارکسیست، این کمیته مشترک بود که می‌بایست در باره همه مقالات رسیده از دو طرف تصمیم می‌گرفت و تصمیمش نیز برای هر دو سازمان لازم الاجرا و غیر قابل نقض تلقی می‌گردید.

درنگی بر پاره‌ای مسایل اساسنامه‌ای

برمتن این مباحثه نسبتاً طولانی، نکات جالب دیگری نیز چه پیرامون مسایل مربوط به حقوق اعضاء و رهبری - در واقع نوع پیاده کردن اصل لنینی "سانترالیسم دمکراتیک" - و چه در باره لزوم تامین حد هم‌خوانی نوشته افراد با مواضع عمومی سازمانشان و چگونگی هدمند بودن حزبیتی مباحث و نوشتجات، بگونه پراکنده‌ای از سوی گفتگو کنندگان سر برمی‌آورند که در آن فضای چریکی، هم از نقطه نظر طرح مسایل حقوقی و هم از زاویه نوع

برخورد تصمیم گیرندگان دو سازمان در زمینه مدیریت مضمونی مباحث، جای تامل دارند. بعلاوه، تضمین وجود مرز بین برخورد انقلابی با لیبرالیسم و لزوم تحقق جنبه "پلمیک" بحث‌ها و داشتن "صراحت در پرسش‌ها" برای رسیدن به "حقیقت" نیز مسایلی هستند که طرفین در موضوع مدیریت مباحث بین دو سازمان، با یکدیگر مورد گفتگو قرار می‌دهند. در این میان اما جا دارد تا به یک فراز از نگاه حمید اشرف در متن این بخش از مباحث اشاره کنم که بیانگر روحیه انصاف عمیق در وجدان وی و نشانگر ظرفیت و استعداد او در راستای فرارویی‌اش به فهم طراز بالای دمکراتیک و رسیدن به لزوم کنترل قدرت از هر نوع آنست. او در جایی از بحث که مربوط می‌شده به تنظیم نسبت بین لزوم نقش "رهبری" و "حق" اعضا، در عین تأکیدی که بر ضرورت اعمال مدیریت در امور دارد، اما "برخورد کمیته‌ای {صرف} با مسایل... یعنی از بالا" را هم رد می‌کند و به نحو واقع‌بینانه و درخشانی چه به خود و چه طرف مقابلش راجع به کارکرد "منافع رهبری" تذکری هشدار دهنده می‌دهد. شهرام اعتراض خود به اصرارهای فداییان مبنی بر اولویت طرح "سنوآل مستقیم" از سوی اعضا بجای "برخورد کمیته‌ای" توسط رهبری را، با این جمله معترضه نشان می‌دهد که: "گویا دو باند دزد نشسته‌اند و می‌خواهند سر رفقایشان کلاه بگذارند!". تذکر حمید اما به اعتراض او این می‌شود که: "رهبری {بهر حال} یک سری منافع خاص خودش را هم دارد!" او با انگشت گذاشتن بر لزوم رعایت "مرام" در این روند، نظر نهایی سازمانشان در زمینه وحدت را این چنین جمع می‌زند: "ما می‌خواهیم برخورد کمونیستی بشود. جلوی آن به خاطر این یا آن مصلحت گرفته نشود. پیشنهاد می‌کنیم رفقای {دو} سازمان را در جریان همه مسایلی که توی این جلسات اداره کننده {می‌گذرد} بگذاریم تا به شکل مستقیم خودشان سنوآل کنند و خودشان {هم} جواب بگیرند".

در پایان این بخش از مباحث، سرانجام قرار بر انتشار نشریه مطابق ضوابط پیشنهادی فداییان می‌شود و در آن، نمایندگان سازمان مجاهدین مارکسیست تأکید می‌کنند که انتشار نشریه مشترک برایشان آن اندازه مهم است که نفس نشر آن را بر وجود ضوابط مترتب بر آن مرجح بدانند. در اینجا شهرام دیگر بار بر نکته قبلاً مطرح‌شده اش انگشت گذاشته و مجدداً می‌پرسد: "{حالا که} با نشریه موافقیم آیا به غیر از این، گام دیگری نمی‌توانیم برداریم؟". یعنی، او با تکرار همین درخواست، بار دیگر لزوم تشکیل کمیته خاص وحدت در رهبری را پیش می‌کشد و در ادامه این صحبت، با ابراز نگرانی از "فضای سوء تفاهمات موجود" در سطح اعضای دو سازمان و خطر تبدیل نشریه به کانون "پلمیک" و "برخورد"، خواستار دخالت و هماهنگی بیشتر در سطح رهبری دو سازمان شده و تأکید می‌کند که: "واگذاری روند وحدت به بحث در نشریه، چشم‌پوشی از نقش رهبری است". حمید اشرف اما در جواب، اولاً حل مسئله وحدت را منوط به پیشبرد مباحث می‌کند، ثانیاً می‌گوید چنین روابطی هم اکنون میان دو طرف وجود دارد که نمونه‌اش همین نشست جاری است، و ثالثاً تصریح می‌نماید که

"علیرغم خشونت‌هایی که ممکن است در این مباحثات پیش بیاید، (اما این در نفس خود) سازنده است و منفی نیست... زیرا که اصل هست ... و جای نگرانی نیست، چون اینجا صداقت وجود دارد".

اولین شماره نشریه مشترک و آخرین آن!

در پایان این بحث، نوبت تعیین موضوعات شماره اول نشریه می‌رسد که شهرام پیشنهاد می‌دهد: "از نقطه عزیمت بالاتری شروع کنیم... مسایل ایدئولوژیک و استراتژیک." حمید اما می‌پرسد: "مشخصاً (بگوئید) چه طوری پیش ببریم بالاخره؟" و او جواب می‌دهد: "(از) همین جبهه که ما مطرح کرده‌ایم (و منظورش نیز همان پیشنهاد منعکس در بیانیه "اعلام تغییر مواضع" است) یا وحدتی که شما مطرح کرده‌اید (در اشاره به سر مقاله "شعارهای وحدت" مندرج در نبرد خلق شماره ۶)". او اضافه می‌کند که: در رابطه با بحث وحدت نیز می‌توان بحث را برد روی "نقطه نظرهای سیاسی"، "روابط با نیروهای مختلف جنبش"، "استنباط از مبارزه مسلحانه" و "نام سازمان واحد" و... که حمید می‌گوید: اینها همه درست، اما این را بگوئید که حالا "اولین شماره نشریه را چه طوری درش بیاوریم؟". نماینده مجاهدین مارکسیست پیشنهاد انتشار آن چند نامه انتقادی از جنس "پلمیک" رد و بدل شده بین دو طرف در فاصله آذر ماه تا اسفند ماه همان سال ۱۳۵۴ را پیش می‌کشد و این بار "البته با برخی توضیحات" لازم در تکمیل آنها. حمید که قبلاً حین صحبت‌های جدلی اولیه جلسه، در بیانی ضد تهدید گفته بود که می‌توانید همین نامه‌ها را در سطح تشکیلات انتشار دهید، در اینجا اما با اشاره به همان حس نگرانی در طرف مقابل خود از "پلمیک" که همین چند لحظه پیش عنوان شده بود، توصیه دیگری می‌کند. بنا به توصیه او: بهتر است اینها "بخاطر اینکه حاوی نقطه نظرهای سیاسی و مسایل اصولی نیستند" و لذا "بیشتر جنبه تحریک کننده دارند" به تشکیلات داده نشوند و بنابراین، بیایم بجای آن، "مسایل سیاسی و ایدئولوژیکی را وسط بیاوریم". طرف مقابل اما اعتقاد دارد که با ارایه آنها، لازم است تا به اعضای دو سازمان نشان داده شود که در جریان مسایل بین دو سازمان، "شما (بودید که) حق مطلب را ادا نکردید".

با همه اینها اما، شهرام خود لحظاتی بعد می‌پذیرد که از نشر آن نامه‌ها و "پلمیک"‌های آنچنانی در نشریه صرف نظر شود و سپس ابراز می‌دارد که: این را بدانید که ما بخاطر مسایل جنبش حتی حاضریم از مسایل خودمان بگذریم. حمید می‌پرسد: "مثلاً از چه چیزی؟" که او می‌گوید: "مثلاً در سازمان واحد، مسئله ترکیب رهبری". با این رد و بدل شدن‌های دقیق پایانی مذاکرات است که آخرین نوار گفتگوها رو به اتمام می‌گذارد و به اینجا می‌رسد که حمید از آنها دعوت کند تا آنها هر مسئله سیاسی و

ایدئولوژیکی که در رابطه با سازمان دارند در شماره اول همین نشریه طرح کنند و بعد هم به ملاحظت می‌گوید: "ما را، علیرغم ظاهر خیلی خوشن‌مان، {از این زاویه} ببینید که باطن‌مان چی هست!" فائدی اما به طنز پاسخ می‌دهد: "ما فعلاً به همین هم راضی هستیم که} شما دور اولش را دریاورید!". و شهرام حرف رقیفش را در شکلی پخته‌تر این چنین تجلی می‌دهد: "سئوال که داریم ولی می‌گذاریم برای شماره بعد". بدین ترتیب نشست این روز تاریخی، با توافق بر سر انتشار هرچه زودتر نشریه و تجدید دیدار دو رهبری با هم در اولین فرصت لازم، به پایان بی‌تکرار خود می‌رسد.

بعد این نشست بود که شماره اول نشریه مشترک با عنوان "نشریه بحث درون دو سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران" منتشر شد ولی متأسفانه بعد همان شماره نخست ابتدا معوق و سپس معلق ماند. از انتشار این شماره چیزی نگذشته بود که ابتدا بهروز ارمغانی در اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ و چهل روز بعدترش حمید اشرف در تیر ماه همان سال جان باختند و سازمان طی یک فاصله زمانی چند ماهه با یکی از سهمگین‌ترین ضربات تاریخی خود مواجه گردید. پس از واقعه مداهش ۸ تیر، در روند گفتگوهای طرفین اختلال جدی پیش آمد و فقط در شهریور ماه ۵۵ بود که نشست کوتاهی بین رهبری مجاهدین با زنده یادان صبا بیژن‌زاده و حسین چوخابی برگزار شد که عمدتاً هم به رساندن پیام سازمان به مجاهدین اختصاص یافت. این پیام چیزی نبوده مگر اعلام عدم آمادگی فداییان برای ادامه مباحث استراتژیک بخاطر مشکلات تشکیلاتی و امنیتی و نیز این تقاضا از سازمان مجاهدین مارکسیست که مناسبات فیما بین دو سازمان فعلاً در سطح همکاری‌های تاکتیکی بماند. بدینسان، نشریه مشترک نیز در عمل متوقف شد و آنچه که اسفند ماه ۱۳۵۵ به عنوان شماره دوم آن و بگونه یکطرفه از سوی مجاهدین مارکسیست زیر نام جدید "مسایل حاد جنبش ما" منتشر شد، نه فقط مشترک نبود بلکه در جهت تعمیق شکاف دم افزون بین دو سازمان اثر گذاشت. "مسایل حاد جنبش ما"، حاوی بخش عمده‌ای از همان نامه‌های "حاد" رد و بدل شده بین طرفین طی دی و بهمن ماه ۵۴ گردید که نماینده مجاهدین خلق در دقایق پایانی نشست اسفند ماه ۱۳۵۴ از نشر آنها اعلام انصراف کرده بود. در پی انتشار همین "مسایل حاد جنبش ما" بود که رهبری وقت سازمان در مقدمه چاپ دوم نشریه اول (تنها شماره واقعاً مشترک) به تاریخ فروردین ماه ۱۳۵۶ طی اعتراضیه شدیدی، این چنین از خود واکنش نشان داد: "با توجه به مسایل امنیتی بیشماری که در نشریه فوق مطرح شده، به نظر ما حتی انتشار درون‌سازمانی آن نیز، اقدامی غیر اصولی و غیرمسئولانه بود." و از آن پس، متأسفانه روابط دو سازمان چه در سیاست و ایدئولوژی و به تبع از اینها چه در مناسبات با همدیگر، سمت و اگرایی روزافزون به خود گرفت و به تقابل سیاسی و نظری رسید.

فصل چهار

مواجهه با اپوزیسیون، صف‌بندی کمونیزم جهانی و چند مورد نظری

بخش قابل توجهی از گفتگوهای طرفین در این نوارها به اظهار نظر پیرامون جریان‌های مختلف اپوزیسیون می‌گذرد. مقدماً باید گفت که در این صحبت‌ها جای دو جریان سیاسی را بکلی خالی می‌یابیم. اولی نهضت آزادی و طیف متعلقین به جبهه ملی است و دومی، روحانیت ناراضی و جریان خمینی.

اولی به دلیل دو سویه نبود هیچ نمود حرکتی خاص توسط خود آنان و نیز این باور در هر دو سازمان انقلابی مسلح که رسالت طیف "منفعل" ملی و ملی - مذهبی‌ها تاریخاً تمام شده است. سکوت در باره جریان خمینی نیز، بخاطر همان غفلتی که مجموعه اپوزیسیون ایرانی و کل جهان سیاست مرتبط با ایران، کمابیش گرفتار آن بوده‌اند و بموقع نتوانستند ابعاد واقعی خیز خزنده و فراگیر این جریان را دریابند.

اشراف تحسین برانگیز حمید اشرف بر صف‌بندی‌ها در خارج کشور

صحبت‌های طرفین گفتگو، بیشتر معطوف به طیف جریان‌های چپ و نیز تحرکات رادیکال در داخل و خارج کشور بوده است. قضاوت گفتگو کنندگان درباره هر جریان و محفل خارج کشوری نیز، عموماً تابع نسبیتی است که دو سازمان و بویژه فداییان بین آنها و عمل انقلابی و مشخصاً مشی مسلحانه برقرار کرده بودند. این معیار، البته بیش از همه پیش خود حمید اشرف برجستگی و نافذیت داشت. اما جدا از نوع داورهای طرفین در مورد هر جریان اپوزیسیون در برونمرز، در رابطه با شناخت از صحنه اپوزیسیونی، بیشترین اشراف به صف آرایی‌ها و فعل و انفعالات مربوط به طیف خارج کشور را در حمید می‌بینیم. تنها جایی از مذاکرات هم که شهرام را شنونده

و در حال گوش کردن می‌پاییم، درست وقتی است که حمید اشرف با ارایه گزارش نسبتاً دقیقی از اوضاع و تحولات درون کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی و نیز وضعیت جریان‌های چپ، می‌کوشد تا به طرف گفتگوی خود تصویر منسجمی از وضع چپ خارج کشور بدهد. با این گزارش می‌توان دریافت که او به صحنه اپوزیسیون برونمرز آگاهی درخور داشته، تحولات فکری آنها را تعقیب می‌کرده، و برای سازمان در این زمینه وظیفه تاثیرگذاری و سمت‌دهی قابل بوده است. و این واقعاً جای شگفتی و تحسین دارد وقتی می‌بینیم که چگونه این فرمانده چریکی در آن شرایط انواع دغدغه‌ها برای کلی مسئله درشت و ریز عملی و درگیری‌ها با امور روزمره حساس مبارزه خطیر جاری، فعالیت‌های کنفدراسیون و کنگره‌های آن را همراه ترکیب، یارگیری‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی و با همه ریزه کاری‌های مربوطه تعقیب می‌کرده است.

تازه این در حالی بوده که او حساب تعیین کننده‌ای هم روی خارج از کشور باز نمی‌کرده است. گفته‌های وی در این زمینه، بیانگر برخورد او با جریان‌های خارج کشور بوده از جایگاه رهبری "داخل کشور"ی. او درباره انواع اختلافات و "رهبری طلبی"ها در خارج از کشور، این نتیجه‌گیری را در صحبت‌هایش ارایه می‌دهد که: چون روشنفکران بی عمل هستند، ناگزیر از افتادن به دام اختلافات کوچک و بیماری دسته‌بندی‌اند. او در پی همین گفته‌اش نیز نتیجه می‌گیرد که: چاره این بیماری هم، همانا در پیوند خوردن آنان با جنبش داخل کشور است. او از جایگاه نقش‌آفرینی جنبش داخل در سرنوشت اپوزیسیون خارج کشور، جمع‌بندی این چنین ارایه می‌دهد: "هدفی که باید در خارج از کشور تعقیب بشود اینست که یک جریان صادقانه و درست، رهبری را در خارج داشته باشد". او مضمون "صادقانه و درست" را هم فقط در برقراری مناسبات ارگانیک بین خارج و داخل و تبعیت و حمایت اولی از دومی می‌فهمد، با اینهمه اما نه تبعیتی انفعالی و فاقد هرگونه حقوق. او می‌گوید: "اختلافات کنفدراسیون... باید به صورت یک جریان تبعی جنبش داخلی دربیاد" و اندکی بعد، آنجا که بحث بر سر کیفیت مناسبات سازمان با "جبهه ملی ایران - بخش خاورمیانه" متمرکز می‌شود، درک از حد اختیارات آنان و نیز پایبندی خود و سازمان به جنبه حقوقی موضوع در مناسبات داخل و خارج را به نمایش می‌گذارد. او اساس رابطه درونمرز و برونمرز را در جایی از گفتگوها اینگونه فرموله می‌کند: "این نیروهایی که در خارج از کشور هستند، مابه‌ازای داخلی‌شان نیست (یعنی اینکه در داخل حضور ندارند)... مثلاً نمایندگان چینی‌ها (منظورش "پروچینی"هاست) در ایران {که} مبارزه نمی‌کنند". با آنکه او در اینجا نشان می‌دهد که از وجود زنده یاد پرویز واعظزاده و یاران وی که در همین مقطع با باور به عمل مسلحانه و مرتبط با خارج اما در داخل حضور داشته‌اند بی‌خبر است، اما نفس تاکیدش این بوده که چون مبارزه واقعی در ایران جریان دارد، پس نیروهای داخل قادرند حامیان خارجی داشته باشند ولی نقش خارج نمی‌تواند فراتر از وجه حمایتی باشد. او اما در همانحال و علیرغم چنین اعتقادی، هم استقلال نسبی خارج از

کشور را می‌پذیرد و هم تنوع سیاسی ترکیب آن را در نظر دارد. از همین زاویه نیز است که به پیام ارسالی مجاهدین مارکسیست برای کنفدراسیون این ایراد را می‌گیرد که دعوت کردن از کنفدراسیون به آن نوع از "وحدت" که همگونی در خط مشی سیاسی را معنی دهد غیرواقعی و در نتیجه نادرست است.

نوع مناسبات با جریان حامی جنبش مسلحانه در خارج کشور

یک موضوع مشخص طی این گفتگوها در رابطه با جریان‌های خارج کشور، به مناسبات جنبش چریکی با جریان حامی آن در خارج از کشور برمی‌گردد که می‌دانیم محوریت این پشتیبانی، با جریانی بود به نام "ستاره" که به شکل پنهان جزو طیف جبهه ملی درون کنفدراسیون ایران فعالیت می‌کرد. نماینده مجاهدین از هیئت نمایندگی فداییان انتقاد می‌کند که سازمان آنها دست "جبهه ملی - بخش خاورمیانه" را تا آنجا باز گذاشته‌اند که آنان خود را نماینده چریک‌های فدایی خلق جا بزنند و از همین موضع هم خود را با نمایندگان مجاهدین "هم ارز" دانسته و با آنان حتی برخورد "ناصادقانه" بکنند. حمید در عین آگاهی به ظرافت موضوع اختلاف و رقابت "پروچینی‌ها" با این "جبهه" در کنفدراسیون و مطلع از نزدیکی ایدئولوژیک روز افزون مجاهدین مارکسیست با سیاسی‌کارهای "پروچینی" خارج کشور، ضمن این توضیح که "برخوردهایی که {آنها} داشته‌اند مورد تایید ما نیست" اما قاطعانه این را هم خاطرنشان می‌کند که: معیار ما، عمل جریانات است و باید دید که از میان خارج کشورها، کدام جریان‌ها هستند که در خدمت جنبش انقلابی داخل کشور قرار گرفته‌اند. دو نماینده مجاهدین ولی باز هم در موضع اعتراض باقی می‌مانند و مصرانه بر نقش "مخرب" خارج کشورها انگشت می‌گذارند که این بار دیگر با یک سری تذکرات و تبیین‌های حمید اشرف پیرامون جریان حامی مبارزه مسلحانه مواجه می‌شوند. حمید می‌گوید: اینها "محصولات جبهه هستند" با سمتگیری چپ و از موضع انقلابی و "جبهه {هم} که ایدئولوژی ندارد؛" پس به ناگزیر چپی از آب درآمده‌اند "چند رنگ" و دارای انحرافات و از جمله "انحرافات تروتسکیستی".

بعدش هم بر این تحلیل خود چنین می‌افزاید که: در عین حال اما، همین‌ها هستند به عنوان اولین جریان خارج کشور که به پشتیبانی از مبارزه مسلحانه برخاسته و با سیاست حمایتی‌شان خدمات زیادی نیز تاکنون به جنبش رسانده‌اند. او در ادامه، حتی خاطرنشان می‌سازد که سازمان‌های جبهه ملی در اروپا و آمریکا مشخصاً بخاطر اتخاذ چنین سیاستی و پشتگرم بودنشان به "قدرت حرکتی که در داخل عمل می‌کند"، متقابلاً به چنان حدی از رشد خود در کنفدراسیون رسیده‌اند که: "اخیراً توانستند علی‌رغم بایکوت "پروچینی"‌های سیاسی‌کار، کنگره هزار نفره برگزار کنند". البته او در اینجا با توجه دادن به اینکه: "در آنجا چون کار دمکراتیک است، کمیت {هم} مهم

است" وجه دیگری از کاراکتر رهبری را نیز از خود بروز می‌دهد که همانا اشراف اوست به قانونمندی‌های کار در نهادهای دمکراتیک. شهرام البته به او متذکر می‌شود که دلیل "کثرت" و "قدرت" اینها را باید در خصلت جبهه‌ای شان دید که به آنها اجازه می‌دهد تا ملی‌ها و مذهبی‌ها را هم در دل خود جا دهند، و سپس با اظهار نگرانی می‌پرسد که اگر: "خلو{تر} برویم {آیا} این موقعیت کثرت، قدرت نمی‌شود؟". حمید در جواب، ضمن تأیید رابطه مندی امر "کثرت" با خصلت جبهه، قاطعانه تأکید می‌ورزد که چون چنین قدرتی در اصل ناشی از هم‌پیوندی آنان با قدرت حرکت انقلابی در داخل کشور است، لذا جای هیچگونه نگرانی نیست. زیرا که بدون چنین پشتوانه واقعی، وجود آن "کاریکاتوری" بیش نخواهد شد و لذا موجودیتش اصلاً "مهم نیست".

حمید در تحلیل خود از کلاف اختلافات پیش آمده بین مجاهدین و مائویست‌ها از یکسو و جبهه ملی - بخش خاورمیانه (و در واقع فعالان عضو گروه "ستاره") از سوی دیگر، این صف آرایی‌ها را بر مبنای محوریت جنبش داخل کشور و مبارزه مسلحانه است که به تصویر می‌نشیند. از نظر او: این دو جریان اصلی کنفدراسیون از قبل هم با هم در رقابت فشرده بوده‌اند، اما چون "جبهه‌ای‌ها" با شروع جنبش مسلحانه به تأیید این حرکت برخاستند، رهبران آن یکی‌ها هم با نگاه به مبارزه مسلحانه از منشور رقابت‌های دیرینه خودشان با "جبهه‌ای‌ها" به موضعی افتادند که حالا دارند "جنبش داخلی را می‌کوبند" و متأسفانه "عناصر صادقی از اینها هم به دام افتاده‌اند". او در ادامه این صحبت، چنین نتیجه می‌گیرد که: "جبهه‌ای‌ها" نیز در مقابل و برای کوبیدن "پروچینی‌ها"، به اشتباه مخالف شما شده‌اند! حمید در پی ارایه این تحلیل، هشدار می‌دهد که مجاهدین مارکسیست می‌دهد که متوجه این نکته باشند که هم اکنون: مائویست‌ها به اخلاص علیه ما و مبارزه ما روی آورده‌اند و در حال حاضر با کسب حمایت ایدئولوژیک شما و از جمله بهره‌برداری از همان پیامی که به کنگره آنها فرستاده بودید، بر آن هستند تا دعوای دیرینه کنفدراسیونی را به درون جنبش ما بکشند. حمید این را نیز خاطرنشان می‌دارد که ما از "جبهه‌ای‌ها" ضربه‌ای نمی‌بینیم ولی از مائویست‌ها می‌بینیم زیرا {اینها} مبارزه مسلحانه را می‌کوبند". او می‌گوید: "اینها (مائویست‌ها) انحرافات تروتسکیستی ندارند... و در اصول مشکل ندارند... و اختلاف {ما با اینها} مارکسیستی نیست... اما پای عمل انقلابی که پیش می‌آید پایشان می‌لنگد" و "اختلاف با اینها، نه بر سر ایدئولوژی که بر سر مثنی است". و برای حمید اشرف، همانا این مثنی مسلحانه و عمل به آنست که اهمیت کلیدی دارد و معیار و محکمی می‌باشد.

در اینجا نماینده مجاهدین می‌گوید که اگر چنین باشد ما هم باید برخورد کنیم که همین واکنش بلافاصله با استقبال حمید روبرو می‌شود و با تشویق او برای اتخاذ موضع در این زمینه همراه می‌گردد. با اینهمه، نمایندگان مجاهدین کماکان پی‌جویی آنند تا بدانند که مناسبات فداییان با جبهه ملی -

بخش خاورمیانه چگونه و در چه سطحی است؟ این اصرار بویژه از این ناشی می‌شده است که در "پیام مشترک" به جنبش ظفار برای ابراز "همبستگی خلق‌های ایران و عمان"، علاوه بر امضای دو سازمان نام "سازمان‌های جبهه ملی ایران" نیز پای آن آمده بود و جواد قائدی در اعتراض به همین موضوع است که می‌گوید: " آنها می‌خواهند از شما استفاده کنند... {ولی} ما حداکثر حاضریم اینها را به عنوان یک نیروی خارجی قبول کنیم." حمید در پاسخ، از این جریان تصویر یک شریک خارج کشوری برای سازمان به دست می‌دهد که طبعاً به اعتبار حمایت عملی‌اش از جنبش انقلابی و فراخور مایه‌گذاری‌هایی که در همین رابطه می‌کند، حق و حقوقی هم دارد و می‌باید که مورد رعایت قرار گیرد. و بعد هم مجاهدین را به واقع‌بینی دعوت می‌کند تا این واقعیت را دریابند که: "{این} خود اینها بودند که جریان پیام را راه انداختند... اینها عملاً پای کار بودند... و اینها کسانی هستند که در روابط خارجی شناخته شده‌اند." در واقع حمید اشرف بر نقش فعالان این جریان از جبهه ملی ایران در راه‌اندازی دو رادیو "سروش" و "میهن پرستان" طی دوره آغازین جنبش چریکی و نیز دیگر اقدامات لجستیکی آنان برای جنبش داخل وقوف داشته و لذا با قدر دانستن این اقدامات، حق و حقوق معینی هم برای آنها قابل بوده است.

حساسیت‌های ایدئولوژیک در حمید اشرف

در پایان بحث فوق که از نظر زمانی اتفاقاً هم‌زمان بوده با تشدید اختلافات نظری و عملی بین سازمان با "جبهه‌ای‌ها" - و در واقع جریان مخفی "ستاره" که از وجود آن جز کادرهای خودشان و فداییان کسی اطلاع نداشته و از مدتی پیش با سازمان وارد دوره تجانس شده بود - حمید اشرف در جایی از صحبت خود با اشاره به لزوم برخورد فعال‌تر سازمان پیرامون اوضاع خارج و لابد هم از جمله به منظور تدبیر دیدن و تمهید چیدن برای سر و سامان دادن به نمایندگی سازمان در خارج از کشور، با تصریح این نکته که "برایش برنامه داریم" به طرف مذاکره خود می‌رساند که نگرانی آنها رفع شدنی است. همین جا، جا دارد تا اشاره وار گفته شود که حمید اشرف "نزدیک‌ترین حرکت به خط جنبش" در خارج از کشور را "نشریه تئوریک ۱۹ بهمن" به محوریت زنده یاد منوچهر کلانتری می‌دانست و توصیه‌اش هم به نمایندگی سازمان در خارج کشور، برقراری رابطه تنگاتنگ با آن بود.

اما وقتی حمید اشرف در مقابل این سؤال آنها قرار می‌گیرد تا توضیح دهد که اختلافات پیش آمده کدام‌هایند، او بی آنکه در زمینه معضلات عملی و فنی چیزی بگوید - که اتفاقاً عمده معضل در روابط طرفین همین عامل بوده است - به رو آمدن چند موضوع نظری مورد مناقشه بین سازمان با آنها اشاره می‌کند. از جمله اینکه، به گفته او: آنها "مواضع ضد استالینی دارند"،

"موضع ضد مائویی دارند" و در این زمینه‌ها "تبلیغ شدید" هم می‌کنند. بزعم حمید، همین تبلیغات شدید نشان می‌دهد که: "اینها برایشان مطرح است" و از آن نتیجه می‌گیرد که: "یعنی مواضع ایدئولوژیکی‌شان است". به دیگر سخن، او چنین القاء می‌کند که چون اینجا دیگر پای ایدئولوژی در میان است، موضوع دیگر برای وی و سازمان کاملاً فرق می‌کند و نمی‌تواند امری فرعی تلقی شود. و در ادامه می‌گوید که: "{حتی} یک مقدار نظریات پلورالیستی" خلاف "مونیسم تاریخ" هم دارند و نیز برخلاف واقعیت‌های مارکسیستی، "رشد تک‌خطی تاریخ را رد می‌کنند!" و بالاخره در آخرش هم این نتیجه‌گیری ایدئولوژیک که، آنها "مارکسیست‌های التقاطی" هستند و گیر "تروتسکیستی" دارند. این نوع ایرادگیری‌های نظری، که شاید بتوان گفت منطبق‌ترین فرد بر آنها در سازمان آن زمان منطقاً زنده یاد حمید مومنی بوده است، طبعاً حکایت از بسته بودن نگاه ایدئولوژیک و محدودیت‌های نظری در خود حمید اشرف هم دارد. همان مواضعی که، حتی بگونه‌ای شدیدتر در سال اول اعلام سازمان، پیش برخی رفقا چون مسعود احمدزاده و علیرضا نابدل متجلی بوده است. یادآوری این نکته شاید نامفید نباشد که بدانیم در این بخش از بحث، بهروز ارمغانی ساکت است و برای من که با دیدگاه‌های او از نزدیک آشنایی کامل دارم علت چنین سکوتی فقط می‌توانسته بیانگر ناهمخوانی نظری وی باشد با نوع نگاه مبتنی بر استالین‌دوستی و شیفتگی نسبت به مائو. بهروز لنینیست بود و مخالف تروتسکیسم، اما نسبت به استالین و مائو نگاهی زاویه‌دار داشت؛ همان نگاهی که، شکل باز هم پخته‌ترش را در جزئی و ضیاء ظریفی سراغ داشتیم!

پیرامون هر سه این موضوعات برشمرده از سوی حمید اشرف، بین او و شهرام اندک گفت و شنیدی صورت می‌گیرد که اشاره به آنها نیز مفید است. رهبر وقت مجاهدین مارکسیست که در دو مورد اول خود را هم‌نظر با حمید اشرف می‌داند، کنجکاو فهم اطلاعات بیشتر پیرامون نگاه سازمان در رابطه با مائو و استالین می‌شود. پاسخ حمید اینست که: "در نبرد خلق {شماره ۲ فروردین ۱۳۵۳} در مورد مائو تسه تنگ و اندیشه مائو نظرمان را مشخص کردیم و در مورد استالین، البته تا حالا موضع‌گیری نکرده‌ایم. چون مسئله جنبش ما هم نیست، ولیکن اگر ضرورت باشد این کار را هم می‌کنیم." او اضافه می‌کند که: "استالین شیوه‌های غلطی در اداره حزب داشته... ولی خودش انحراف نداشت!" در همین رابطه است که در جایی از صحبت‌ها شهرام به کتاب "در باره مسئله استالین" نوشته تروتسکیست‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید "از نظر اطلاعات، خواندنی است" که حمید برای خواندن آن از خود علاقه نشان می‌دهد. شهرام معتقد است که: "این تروتسکیست‌ها قوی‌اند. توی این دانشجوها (منظورش همان کنفدراسیون است) از نظر تئوریک هم قوی‌اند... آثار نوپی دارند... خیلی قوی‌اند". نگاه و نوع مواجهه حمید با این سخنان را اما چنین می‌یابیم: "همیشه این طور بوده‌اند... و {خود همین هم} خیلی بد است و ناجور... آره {قوی‌اند} اما نه آن اندازه که فکر بکنید فیل تئورسین هستند... بهرحال وجودشان بد

است!" و در اینجاست که فاصله بین حمید انقلابی با نگاه نقادانه از جنس روشنفکری را به وضوح می‌توان دید. شهرام همچنین صحبت را به مجموعه "گردآوری‌ها و مقالات راجع به نظام تولید آسیایی" اثر دکتر خنجی می‌کشاند و با ارزشمند معرفی کردن این کتاب می‌گوید: "آن را هم می‌تواند در اختیار سازمان بگذارد". حمید اما روی خوش نشان نمی‌دهد و چنین موضع می‌گیرد: این، آدم "روشنفکری" است که "برای خودش تحقیق" می‌کند و ما "اصراری نداشته‌ایم و درست هم نمی‌دانیم" که سراغش برویم!

حساسیت حمید به تئوری سه جهان چین و نوع نگاه وی به شوروی

در این گفتگوها حمید اشرف با به نمایش گذاشتن حساسیت زیاد فداییان در قبال تئوری "سه جهان"، این نظریه را محصول منطقی تزی می‌داند که شوروی را نماد "سوسیال امپریالیسم" می‌انگارد. اهمیت این مسئله هم برای فداییان، اساساً از نقطه نظر مصالح آنی و آتی مبارزه انقلابی در ایران علیه شاه و امپریالیسم امریکا سرچشمه می‌گرفت. حمید اشرف خطر این تئوری و تز را در آن رویکرد سیاسی منتج از این دو می‌جست که بنا به آن، نقش شاه در سیاست منطقه‌ای‌اش "مثبت" است و نوعی از "مستقل" بودن در قبال امریکا و شوروی را با خود دارد. بزعم حمید، چنین ارزیابی و رویکردی نمی‌توانسته است به موضع تسلیم‌طلبی و سازشکاری با شاه در نغلطد. بهمین دلیل هم او در جریان مذاکرات بارها بر این متمرکز می‌شود تا از مجاهدین طرف بحث، پاسخ این پرسش خود را بگیرد که "منطق" آنها در حمله به "سوسیال امپریالیسم" چیست؟ در واقع از نظر حمید و بهروز، مفاد "بیانیه تغییر مواضع" مجاهدین مارکسیست، نشانه‌هایی از نزدیکی آنان به مانویست‌ها را رو آورده بود و نیز پرده برمی‌داشت از مشابهت‌های دیدگاهی آنان با مانویست‌ها در ارزیابی از صف آرای‌های کمونیسم جهانی و صف بندی‌های جهانی. این حساسیت، بویژه از آنجایی بیشتر شده بود که گویا آخرین جریان انشعابی از تشکیلات "کادرها" در خارج کشور (منشعب از سازمان انقلابی توده) از دیدگاه ضد "سوسیال امپریالیسم" مجاهدین مارکسیست حمایت کرده بود.

این رویکرد پرسش‌گرانه حمید اشرف نسبت به طرف مذاکره‌اش را در واقع مکمل همان برخوردی باید دانست که بهروز ارمغانی حین همین گفتگوها بدینگونه از خود نشان داده و از او پرسیده بود: آیا آنها امر وحدت را به صرف مارکسیست بودن طرفین و اشتراکاتشان بر سر منشی سیاسی، موضوعی تمام شده می‌انگارند؟ نماینده مجاهدین نیز البته در پاسخ به این پرسش‌گری‌های حمید و بهروز، پوشیده نمی‌گذارد که او و رفقای حزب

کمونیست شوروی را رویزیونیست می‌دانند و خود شوروی را هم مظهر "سوسیال امپریالیسم". فکری که، دستکم پیش اکثریت قاطع فداییان فاقد اعتبار بوده است. همینجا هم است که یک تفاوت نظر جدی و زاویه‌دار دیگر بین آنها به نمایش درمی‌آید. در واقع، گرچه انتقادات فداییان نسبت به شوروی در این مقطع زمانی (زمان مذاکرات) از میان برنخاسته بود اما همانی هم نبود که از منشور نگاه غالب بر سازمان در سال‌های ۵۰ تا ۵۲ می‌گذشت. بلکه نگاهی بوده منطبق بر نوع نگاه جزئی در قبال مجادلات دو قطب کمونیسم و اتخاذ رویکرد مستقل کمونیستی از علایق آنها. شاید هم بتوان حدس زد که توجه به شوروی در حمید اشرف این مقطع از حیات سازمان و مشخصاً در بهروز ارمغانی، بیشتر از آن میزانی بوده که جزئی در زمینه استقلال نظر از شوروی بر آن تاکید داشته است. علت این گمانه‌زنی را منطقاً می‌باید هم در نشانه‌هایی از توجهات آن مقطع زمانی شوروی‌ها نسبت به فداییان دید که در این برهه زمانی بتدریج سر برآورده بودند، و هم ناشی از رشد علایق در رهبری سازمان برای استفاده از امکاناتی که یک چنین نزدیکی می‌توانسته است ببار آورد. علایقی که حتی به نوعی از ارتباطگیری در اشکال اولیه نیز فراروئیده بود. حمید اشرف و رهبری وقت سازمان نسبت به منازعه بین دو دولت بزرگ کمونیستی در سمت اندیشه و پیشنهاد جزئی قرار داشته‌اند. بدین معنی که، ضمن اجتناب از درگیر شدن با اختلافات شوروی و چین، اما در کل، نزدیکی بیشتری نسبت به شوروی نشان می‌داده‌اند! دید آنها نسبت به شوروی از جایگاه رهبری عملی آن مبارزه مرگ و زندگی جاری، در اساس منطبق بر نوع رفتار فیدل کاسترو کوبایی و هوشی مینه ویتنامی در مختصات ایران بود. در این معنی که: حفظ استقلال و تحمیل وجود مستقل خود به عنوان یک واقعیت انقلابی و سوسیالیستی در ایران بر اتحاد شوروی و متعاقب آن برخوردار شدن از کمک‌های انترناسیونالیستی این قدرت برای بقا و دوام انقلاب در ایران. همین الگو و تجلیات در فداییان بود که مجاهدین مارکسیست شده را وا داشت تا در نامه دوم خود به آنها طی ۱۳۵۴ از عملکرد سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در رابطه با شائبه تماس‌گیری آن با شوروی ابراز نگرانی کنند!

در جریان این مباحث، شهرام با گفتن اینکه اگر "مانع فنی" در بین نباشد می‌باید به "سوسیال امپریالیسم" حمله ایدئولوژیک برد (و منظورش از این عامل "فنی" نیز همان "احتمال کمک" شوروی است به جنبش انقلابی ایران!)، بر این نکته پای می‌فشرد که حالا درست زمان تعرض ایدئولوژیک علیه آنست. او در ادامه، هم‌چنین نتیجه می‌گیرد که همین الان می‌باید به "سوسیال امپریالیسم" شوروی تاخت و نگران چیزی هم نشد زیرا که اگر این کشور روز و روزگاری بخواهد به جنبش انقلابی ایران کمک کند "از آنجا که بخاطر منافعش است" کمکش را حتماً خواهد کرد. حمید اشرف با آگاهی به این نوع از برخورد در طرف گفتگوی خود است که مسئله "خط خوردگی نام قذافی" در آخرین جزوه مجاهدین مارکسیست تحت عنوان

"ظهور امپریالیسم ایران در منطقه و تحلیلی بر روابط ایران و عراق" را پیش می‌کشد و از آنان علت مبادرت به چنین چیزی را جویا می‌شود. نماینده مجاهدین بیان می‌دارد که: این موضوع، البته تا مدتی موضوع بحث داخل و خارج کشور سازمان‌شان بوده و در آن، داخلی‌ها می‌گفتند که "در مبارزه ایدئولوژیک نباید سازشکاری کرد"، حال آنکه کمیته خارج از کشور آنها تاختن به قذافی را ناهمخوان "با گرفتن امکانات از او" می‌دانست. توافق نهایی این دو هم پس از کش و قوس‌ها سرانجام این می‌شود که برخورد با رژیم قذافی، برخورد "مضمونی" با "رژیم بورژوازی" او باشد و نه که با آوردن نام و نشان خود وی. و حمید، بی آنکه نکته صریحی در این زمینه ابراز بدارد چنین نشان می‌دهد که از زاویه رعایت مقتضیات مبارزه انقلابی، این تصمیم از نظر وی فهمیدنی است.

مواجهه حمید اشرف و فداییان با حزب توده ایران

نماینده مجاهدین مارکسیست بارها در صحبت‌هایش و از جمله در ادامه همین موضع‌گیری‌ها، حق خود می‌داند تا متقابلاً سئوالاتی را درباره برخی ابهاماتی که نسبت به مواضع فداییان پیدا کرده‌اند، با آنها در میان نهد. در مرکز این پرسش‌ها، کیفیت موضع‌گیری فداییان نسبت به حزب توده ایران قرار داشت. او چندین بار منتقدانه بر مفاد اعلامیه چریک‌های فدایی خلق در رابطه با اعدام شهرداری انگشت می‌گذارد و با به نقد کشیدن نحوه انتقاد فداییان نسبت به حزب توده که بزعم او صرفاً محدود به مشی و عمل سیاسی حزب - و دقیق‌تر بی‌عملی آن - شده است، رفتار فداییان را از نظر ایدئولوژیک مبهم ارزیابی کرده و آنرا زیر علامت سئوال می‌برد. در این نکته البته واقعیتی وجود داشت زیرا که محور جوابیه سازمان به پیام حزب توده که بمناسبت اعدام شهرداری صادر شد عملاً و عمدتاً در تعرض سازمان به بی‌عملی سیاسی و خارج‌نشینی حزب توده خلاصه می‌شده و از این فراتر نمی‌رفته است. خود حمید اشرف هم در توضیحاتش طی همین گفتگوها، بر این جنبه متمرکز می‌شود و "خطر از جانب حزب توده" را مکرراً در "تبلیغات {سیستماتیک} آن علیه مبارزه مسلحانه" توضیح می‌دهد. حمید از این حزب به عنوان یک "جریان خطرناک" در آینده "علیه مبارزه جاری" صحبت می‌کند، نام آنرا "سوسیالیسم پلیسی" می‌گذارد و مبتنی بر اینها، چنین نتیجه می‌گیرد که: "از همین حالا باید نوکش را چید". او شان نزول صدور اعلامیه اعدام شهرداری و اهمیت مبارزه ایدئولوژیک از سوی سازمان علیه حزب را مشخصاً با امر مشی سیاسی آدرس می‌دهد و در رابطه با تداوم مبارزه ایدئولوژیکی با حزب در این زمینه می‌گوید که: "در تابستان با قاطعیت آن (مبارزه ایدئولوژیک) را ادامه خواهند داد".

این اما در حالی است که شهرام طی گفتگوها نشان می‌دهد که به موضوعی تحت عنوان "خطر {ایدئولوژیک} حزب توده" بهایی قایل نیست و با "گره مرده" نامیدن این حزب، آنرا فقط از نظر "پلیسی" آسیب رسان می‌داند. و این نشان می‌دهد که نگرانی او، در واقع نه خود حزب توده که عملکرد تفکر "توده‌ای" در سازمان است. جالب اینکه مبارزه مجاهدین مارکسیست علیه چنین تفکری در این برهه، مشخصاً در کادر تعرضات نوع مائویستی آن علیه این حزب جا می‌گرفته است؛ حال آنکه پیش حمید و سازمان، جدی گرفتن تهدید ایدئولوژیک حزب توده عمدتاً با به خطر افتادن مشی سیاسی مبارزه مسلحانه معنی می‌یافت. حمید با اشاره به نشریه زیرزمینی تازه انتشار "نوید" در زمستان ۵۴ می‌گوید که: این حزب "از نظر سیاسی بر روی مارکسیست‌هایی که نمی‌خواهند کار جدی بکنند تاثیر دارد"، و بر آنست که این حزب اساساً برای خنثی کردن دستاورد جنبش انقلابی در زمینه "تثبیت مرحله اول استراتژیک مبارزه مسلحانه" است که دست اندر کار "گروه سازی" علیه این جنبش می‌شود. طرف گفتگو ولی در عین ابراز عدم اطلاع از وجود نشریه "نوید" و با ابراز بی‌باوری خود به چنین ارزیابی از "توده‌ای‌ها" می‌گوید که: "در عمل هیچ چیز نیستند". و حمید جواب می‌دهد که: "شاید جنبه تعیین‌کنندگی نداشته باشد، ولی اختلال کننده که هست". در یک جمع‌بست نهایی می‌توان گفت که مخالفت فداییان با حزب توده ایران بیشتر بر سر مشی سیاسی و پراتیک سیاسی بوده است. نوع برخورد حمید با این حزب را شاید در برخورد او با زنده یاد اسکندری دبیر اول وقت حزب توده بهتر بتوان دید. شهرام با فحاشی علیه "محافل توده‌ای در داخل کشور" و انتقاد از "عرق خوری" آنها، دبیر اولشان ایرج اسکندری را نیز "یوکرسیست قمارخانه های پاریس" معرفی می‌کند! حمید اما، با تقدیر زحمات او در ترجمه کاپیتال کارل مارکس که آنرا برای "اشاعه مارکسیسم خوب و مفید" می‌داند، می‌گوید حرف ما با او این است که: "بشین ترجمه‌ات را بکن"، "موضع سیاسی نگیر" و سیاست انقلابی را به اهلس بسیار!

در اینجا به دو واقعیت باید اشاره کرد. یکی در رابطه با فداییان از این نظر که، حمید اشرف آن اندازه به فضای فکری درون سازمان اشرف داشته است تا مشخصاً در جریان رشد تمایلات مبتنی بر شکل‌گیری تردید پیش عده‌ای از اعضای سازمان نسبت به صحت مبارزه مسلحانه قرار گیرد. کما اینکه، اندک مدتی پس از مرگ حمید اشرف، دیدیم که اعضای ازسازمان به رهبری فکری زنده یاد تورج بیگوند دست به انشعاب زدند. دیگری اما، آن رویکرد مبنی بر آغاز نوعی از فاصله‌گیری نه چندان آشکار مجاهدین مارکسیست است از مشی مسلحانه - و یا دستکم از جنبه مطلق افتادن این مشی در ذهن آنان- که موجب سنوآلهایی برای حمید شده بود. و می‌دانیم که هنوز یک‌سال و اندی از این گفتگوها نگذشته بود که سازمان آنها و این بار البته با نام "پیکار"، مشی سیاسی را جایگزین عمل مسلحانه کرد. این اصلاً تصادفی نیست که حین گفتگوها حمید اشرف چند بار و با وسواس زیاد از

طرف‌های مذاکره خود می‌خواهد تا توضیح دهند که دلیل سمپاتی نشان دادن سازمانشان به جریان‌های سیاسی‌کار "پروچینی" چیست و حتی از اینهم فراتر رفته و با پیش کشیدن حدس خود پیرامون سستی طرف مقابل در استراتژی مبارزه مسلحانه، از آنان می‌پرسد که به چه دلیلی تاکنون در قبال تعرض ایدئولوژیک حزب توده به مشی مسلحانه سکوت کرده‌اند؟ منظورش هم، آن نوشته‌ای بوده که این حزب از طریق نشریه درون کشوری‌اش با عنوان "به سوی حزب" (کار گروه زنده یاد هوشنگ تیزابی) خطاب به مجاهدین خلق تغییر ایدئولوژی داده، به این "انقلابیون دمکرات" بخاطر مارکسیست شدن تبریک گفته و از آنها دعوت کرده بود که بمنظور تکمیل روند تحول عقیدتی‌شان، مبارزه مسلحانه را نیز کنار بگذارند. شهرام با رد این سوءظن حمید اشرف و فداییان نسبت به احتمال سست شدن آنها به مشی مسلحانه، تصریح می‌کند که کماکان بر این مشی هستند و دلیل دست نگهداشتنشان در زمینه جواب به حزب توده را این ابراز می‌دارد که چون حزب مزبور آنها را "دمکرات انقلابی" نامیده لذا پاسخ خود را به کمی بعد موکول کرده‌اند تا پاسخ ایدئولوژیک به حزب را از موضع یک جریان قاطع مارکسیستی بدهند.

حمید اشرف و "پروچینی‌ها"

بحث طرفین در ادامه خود به قطب دیگر کمونیستی کشیده می‌شود و در طی آن حمید اشرف با اتخاذ موضع تند علیه سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین، سیاست خارجی و داخلی چین را دو چیز متفاوت دانسته و خاطرنشان می‌کند که: سیاست داخلی آنرا تأیید می‌کند ولی در برابر سیاست خارجی‌اش در جهان و مشخصاً منطقه و بویژه آنجا که به مناسباتش با ائتلاف رژیم شاه و پادشاه عمان برای سرکوب جنبش ظفار برمی‌گردد، موضع دارد. جالب است که در اینجا حمید از سوی شهرام مورد اعتراض متدیک قرار می‌گیرد و با این تذکر درست او مواجه می‌شود که: مگر سیاست خارجی یک کشور می‌تواند جدا از سمت‌گیری سیاست داخلی آن باشد؟! حمید می‌گوید: "چرا بحث کلی؟ {بهرتر است که} به مشخص‌ها بپردازیم". طرف مقابل اما جواب می‌دهد: "اتفاقاً بحث‌های کلی {است که} مسئله را حل می‌کند". و توضیح حمید این می‌شود که منظور او از سیاست داخلی چین "در سطح بحث کلی"، سیاست انقلابی قبلی به رهبری مائو است و نه آن سیاستی که هم اینک با عروج مجدد رویونیست‌هایی چون "تنگ شیائو پینگ" به موقعیت قدرت، در حال شکل‌گیری است. در جریان این بحث، اما شهرام در پی همان تذکر درست‌اش مبنی بر وحدت درونی سیاست داخلی و خارجی هر دولتی، خود با برجسته کردن خطر توسعه‌طلبی شوروی، بگونه پوشیده‌ای رویکرد دولت چین را توجیه‌پذیر و فهمیدنی تلقی کرده و بی‌آنکه رسماً از تز "سه جهان" چیزی بگوید، عملاً

در آستانه تایید ضمنی آن قرار می‌گیرد، و این گفتگو از یکسو نشان می‌دهد که حمید اشرف تا چه اندازه از ماجراجویی فاجعه‌بار اقتصادی - اجتماعی مائو در نیمه نخست دهه شصت میلادی تحت عنوان "جهش بزرگ" که نابودی میلیون‌ها دهقان چینی را در پی آورد بی‌خبر بوده است و تا کجا نسبت به عوارض سیاست "انقلاب فرهنگی" نیمه دوم همان دهه -چونان مکمل آن سیاست منجر به فحطی و فقر و مرگ- از ذهنی‌گری رنج می‌برده است. به دیگر سخن، او هنوز هم از جذبه سحرآمیز مائو که در نبرد خلق شماره دو هم منعکس شده بود، رهایی کافی نداشت. اما از سوی دیگر او را در این گفتگوها چنین می‌بینیم که با لمس مستقیم عوارض سیاست غیرقابل توجیه چین، از "چین انقلابی" در عرصه انقلابات جهان فاصله بسیار زیادی گرفته بود. و در مقابل اما، مجاهدین مارکسیست - لنینیست که قبلاً از موضع انقلابی ناسیونالیسم - اسلامی با شوروی مخالفت داشتند این بار اما زیر پرچم مائو تسه دون اندیشه بود که به ستیز ایدئولوژیک با آن برخاسته بودند. در یک جمع بست می‌توان گفت که دو طرف در عین اینکه بر استقلال جنبش مسلحانه مارکسیستی ایران نسبت به افطاب کمونیستی جهانی تاکید می‌کرده‌اند، اما از نقطه نظر نزدیکی و دوری‌شان به هریک از آنها دارای سمتگیری‌های متفاوتی بودند. یکی در سمت نزدیکی تدریجی به شوروی و دیگری ستیز تند با آن از موضع سوسیال امپریالیست بودنش؛ یکی دور شدن روز افزون از سیاست‌های چین و مائوتسه دون اندیشه و دیگری اما فقط در حد انتقادهایی به سیاست‌های خارجی آن!

نکته جالب در این میان، نرم‌رفتاری تقریبی در هیئت نمایندگی مجاهدین در همین گفتگوها با سیاسی‌کارهای "پروچینی" است در مقایسه با برخورد بسیار تندی که آنان نسبت به حزب توده از خود نشان می‌دهند. حمید اما در عین مرکزگشی با "پروچینی‌ها" و "روسو فیل‌ها"، حزب توده را "حزب طبقه کارگر پیش از کودتای ۳۲" می‌شناسد، ان را علیرغم خصلت اپورتونیستی که دارد هنوز هم برخوردار از "وجود عناصر صادق در صفوف خود می‌داند، و در حال حاضر نیز دست اندرکار ارایه برخی "کارهای مثبت در زمینه نشر مارکسیسم" می‌بیند. هیچ جایی از این گفتگوها را اما نمی‌توان یافت که در آن شاهد کمترین برخورد مثبت او نسبت به گروه‌های سیاسی‌کار "پروچینی" باشیم. البته تبیین این جریان‌های سیاسی‌کار (توده اک‌ها و "پروچینی‌ها") از سوی دو طرف این مذاکرات هم خالی از نکته نیست. حمید وجود این "اپورتونیست‌ها"ی رنگارنگ سیاسی‌کار را با طبیعت تنوع‌مشی‌های سیاسی در اپوزیسیون و به دیگر سخن در کادر بینش و برداشت و فکر می‌بیند و هم‌زمان با معترف بودن به "توانایی تئوریک آنها" و قابل شدن به لزوم "بهره‌گیری از مطالب نشریات آنان"، بر ضرورت "مبارزه ایدئولوژیک تعطیل‌ناپذیر" علیه آنها تاکید می‌ورزد. شهرام اما، سر برآوردن گروه‌هایی با گزینه سیاسی‌کاری میان چپ داخل کشور در "این شرایط تشدید فشار رژیم" را، بازتاب "عاقبت‌طلبی"ها توضیح داده و مابازاء طبقاتی آنرا هم در موقعیت آریستوکراسی طبقه کارگر می‌جوید. و سرانجام طرفین

از این تبیین‌ها، همانگونه که قبلاً هم در فصل مربوط به جبهه اشاره‌اش رفت، به دو نتیجه متفاوت عملی می‌رسند. فداییان در فکر جلب این دسته از مبارزان داخل کشورند اما عموماً از طریق مبارزه ایدئولوژیک با زرادخانه‌های اصلی تئوریک آنها و نیز نشان دادن حقانیت مشی مسلحانه به آنان در صحنه عمل و بر زمینه تجربه ناکامی‌های خودشان، حمید برای گروه‌های سیاسی‌کار در کارخانه‌ها چشم‌اندازی نمی‌دید و سرنوشت آنها را "سرخوردگی" می‌دانست و آنگاه منطقاً بیدار شدن در پی سرخوردگی‌ها. در باور او منشاء آن ناگزیری این بود که: "ایران هنوز در شرایط جنبش‌های خودبخودی نیست". مجاهدین مارکسیست اما در برابر، رفتن به درون این گروه‌های فعال در کارخانه‌ها را تجویز می‌کردند تا بتوانند با کار توضیحی برای جلب بدنه انقلابی آنها و طرد بالای اپورتونیستی‌شان، چنین گروه‌هایی را در خود مستحیل کنند.

حمید اشرف و سازش‌ناپذیری بر سر مبارزه مسلحانه

در مباحثات طرفین، همانگونه که در بالا اشاره شد از دیگر مشغله‌های ذهنی حمید اشرف نوع رویکرد مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده به امر مبارزه مسلحانه بود. بر پایه مفاد فراخوان برای جبهه از سوی این جریان، برداشت حمید از نگاه تازه آنها این شده بود که آنها مرز بین دو نوع مبارزه مسلحانه و غیرمسلحانه را در هم ریخته‌اند. شهرام البته با رد "این استنباط که گویا {ما} اینها را بطور برابر و موازی در کنار هم قرار داده‌ایم"، ایستادن کماکان سازمانشان را بر سر خط مشی مبارزه مسلحانه به طرف مذاکره خود اعلام می‌دارد. معلوم هم نمی‌شود که این پاسخ‌ها حمید را متقاعد کرده است یا نه؟ حتی آنجایی هم که شهرام اشاره‌ای به مبارزه مسلحانه "سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران" می‌کند، حمید اشرف فقط زمانی از پابندی طرف مقابل خود به مبارزه مسلحانه اطمینان خاطر می‌یابد که طرفین متفقاً، مشی مسلحانه این جریان از خارج آمده را نه "تبلیغ مسلحانه" بلکه صرفاً "دفاع مسلحانه" و مبارزه مسلحانه در خصلت "تاکتیکی" اش ارزیابی کرده و در واقع آنها را مردود می‌شناسند. باز در همین مذاکرات آنجایی که نماینده مجاهدین از رویکرد خودشان برای عضوگیری از "گروه‌های مارکسیستی" و با هدف قوام و استحکام مارکسیستی سازمانشان سخن می‌گوید، حمید بلافاصله می‌پرسد تا اطمینان یابد که: "آیا در {این} عضوگیری جدیدتان... اینها، مارکسیست‌های معتقد به مشی مسلحانه بودند؟". واقعیت اینست که برای حمید اشرف، وفاداری به مشی مبارزه مسلحانه و آنهم در معنی محوری بودن و خصوصیت تبلیغ مسلحانه‌اش، معیاری تعیین کننده بوده و پیش او جای هر نیرو و جریان سیاسی در جنبش با همین می‌بایست محک می‌خورد. از جمله بخاطر چنین تعلق خاطری هم بوده که سازمان او در سال ۵۳ با صدور اعلامیه‌ای، از آنها -که در این گفتگو از آنان با نام "رهابخش‌ها

یاد می‌کند و اینکه خودشان "گفتند {که} ما مبارزه مسلحانه را تایید می‌کنیم"- پشتیبانی کرده بود. در همین رابطه هم است که وقتی طرف مذاکره از او می‌پرسد: "مثل اینکه به خورده عجله کردید؟" که حمید تایید می‌کند و می‌گوید: "به خورده عجله کردیم".

با اینهمه، ستم بزرگی در حق حمید اشرف خواهد بود هرگاه بر این حقیقت تاکید نشود که او سلاح را برای سیاست انقلابی می‌خواست و در درجه نخست نیز، برای شکل دادن به سازمان پیشاهنگ در شرایط دیکتاتوری. همانی که خود آنرا "تثبیت مرحله اول استراتژیک" نام نهاده بود. او در همین گفتگوها به صراحت می‌گوید که: "برد تبلیغ مسلحانه با برد تبلیغ رادیویی قابل مقایسه نیست" و با انگشت گذاشتن بر نقش سمت دهنده رادیو و اشاره به اثرات گسترده دو رادیو "سروش" و "میهن پرستان" که صدای جنبش انقلابی ایران بودند و جنبش مسلحانه را تبلیغ می‌کردند و نیز یادآوری تأثیرات "رادیو پیک ایران" متعلق به حزب توده بر بخشی از جامعه سیاسی کشور، هشدار می‌دهد که "برد تبلیغی مبارزه مسلحانه محدود است". نگرانی او در این گفتگوها از اینکه مذاکرات زنده یادان محمد حرمتی‌پور از سازمان و علیرضا سیاسی از مجاهدین مارکسیست با سالم ربیع رئیس جمهور وقت یمن جنوبی برای تأسیس "رادیو مشترک" دو سازمان در خاک یمن هنوز هم به نتیجه نرسیده است، خود کلیدی است برای گشودن و دیدن کلان‌نگری سیاسی در ذهن و عمل او. حمید اشرف در همین گفتگوها رو به شهرام و در صراحتی تمام می‌گوید که: "اهمیت انتشارات در خارج کشور، کمتر از تبلیغات زیرزمینی در داخل نیست. چون مقداری از آن حتی به داخل نشت خواهد کرد." نگاه یک چنین کسی به سلاح، نمی‌توانسته آن نگاه شوریده‌واری باشد که دشمنان و مخالفان او به وی نسبت داده و می‌دهند و یا که اینجا و آنجا توسط برخی دوست‌دارانش از او تصویر شده و می‌شود. حمید در واپسین برهه از زندگی‌اش، بگونه‌ای شفاف سلاح را برای شکل‌گیری و تثبیت حزب در شرایط دیکتاتوری فرموله کرد، حزب را در خدمت انقلاب خواست، و انقلاب را کلید آزادی و عدالت برای انسان ایرانی.

پسگفتار

مدیریت حمید اشرف را در این گفتگوها به روشنی می توان ردگیری کرد. این مذاکرات نشان می دهند که حمید اشرف نه فقط مسئولیت امر رهبری سیاسی را در سطح شایسته ای می شناخت بلکه توانسته بود مدیریت سیاسی بالایی نیز از خود به نمایش بگذارد. او نظریه پرداز و تئوریسین نبود که داعیه اش را هم نداشت، اما آن سان رهبر و مدیر سیاسی لایقی بوده که در همان محدوده ظرفیت های ذهنی اش، تجربه زندگی را به سطح آگاهی ارتقاء دهد. او حتی آنجا که یار و یآوری در کنار دست خود نمی یافت تا این یا آن نیاز تئوریک وقت سازمان را پاسخ گوید، خود می کوشیده در همان وسعی که داشت حداقل ها را پاسخ گوید و یک نمونه اش، همان بررسی و تحلیل تحولات ایدئولوژیک بود در باره مجاهدین مارکسیست. درست است که در بجا مانده های نوشتاری از او جای چندانی برای تجربیات فکری وجود ندارد که وجودشان آستانه و لازمه اندیشیدن تئوریک است، در عوض اما یادمانده های کتبی وی از زاویه جمع بست پراتیک انقلابی، غنامند هستند و آموزنده. حمید اشرف، هر مسئله ای را از زاویه عملی شدن و عملی کردن آن می دیده که خود این، از شروط بنیادی در امر رهبری و مدیریت سیاسی است. او نماد هوش عمل گرا و عمل هوشمندانه بود.

انقلابی بودن، سرشته جان حمید اشرف بود. در همان حال اما، او انقلابی گری را نه در شورش که در سنجیدگی انتخاب و اقدام می جست. از وی نقل است که تا جزئی و یاران در تپه های اوین به گلوله بسته شدند، بلافاصله گفت: اگر اقدام ما در مورد اعدام "شهریاری" مزدور ساواک، انگیزه این انتقام جویی قرار گرفته باشد، پس مرتکب اشتباه بس زیانباری شده ایم. و این را کسی می گفته که در دل، مرگ دست کم بیش از دویست چریک هم سازمانی اش را خون گریسته و هر بار هم خونسردانه گفته بود؛ در مبارزه انقلابی، از دادن هزینه گریزی نیست! او از مرگ خویش و یارانش هراسی نداشت و خود خطر جانی را به هیچ می گرفت. ولی همو بارها نشان داده بود و در همین نوارهای گفتگو نیز رد پای آنرا می توان دید که فهم و سنجش موضوع هزینه و فایده در مغز انقلابی او جایگاه معتبری داشته است. حمید اشرف مصلحت های عمل در سر بزنگاه های حرکت را خوب می فهمید که نمونه هایی از آنرا در این گفتگوها می توان دید.

سیستم داشتن مشخصه حمید اشرف بود. او یک نکته را دقیق فهمیده و عمیقاً وجودی خود کرده بود: داشتن سیستم ذهنی و دست‌کم سیستم‌بندی، تا که جسارت لازم برای عمل کردن پدید و فراهم آید! او بسیار خوب می‌دانست که آدم پای عمل، اگر در ذهن خود مردد باشد یا هرگز پا در عمل نمی‌گذارد و یا که در حین عمل پایش را پس می‌کشد. و بسی بیشتر از این، بر این وقوف داشته است که: آن رهبری که نتواند در نهاد انقلابی تحت مسئولیت خود انسجام اعتقادی تولید و مدیریت کند، هرگز هم قادر به تاثیرگذاری در بیرون از این نهاد نخواهد شد. حمید نمونه والایی از چنین آدم‌هایی بود و در این معنی، رهبری توانمند و کارساز. او این را خوب می‌فهمید که تناقض در سیاست عملی، آفتی است برای سست شدن "پیشاهنگ" در انجام فعالیت و کسب آمادگی در خود جهت پذیرش ریسک! هم از اینرو، در همان وسع نظری خود می‌کوشیده است که در سازمان تحت مسئولیت خویش، رفع ابهام کند تا برای عمل انقلابی ره بگشاید. بر همین بستر هم بود که توانست هم استعداد نوسازی فکری و بازسازی نظری در خویشتن خویش را شکوفا سازد و هم در پی چاره‌یابی جهت حل تناقض‌های فکری در سازمان و بویژه در آخرین دو سال رهبری‌اش بر آن، گام‌هایی رهگشا بردارد. در همین راستا، او کوشید که تلاش‌گر راه ارتقاء و تجهیز اعضای سازمان به تئوری و آگاهی شود.

حقیقت دارد اینکه، نه او و نه هیچ انسانی فراتر از دینامیسم پدیده‌های اجتماعی نیستند و وقتی تضادها در متن واقعیت‌ها رشد کرده و به مرحله پختگی برسند و لاجرم رو به حل شدن بگذارند هیچ ابر انسانی هم نخواهد توانست اراده‌گرایانه مانع از بروز آنها شود. حمید اشرف تا زنده بود بخاطر اتوریته استثنایی‌اش در سازمان نقش مهمی در مدیریت این تناقضات و در نتیجه حفظ انسجام فداییان داشت، ولی همین که جان باخت، روند گسیختگی‌های ناشی از تناقضات موجود مهار شده نیز به ناگزیر سر باز کردند و سرعت و دامنه گرفتند. نمودهایی در دست است که او در یک سال آخر حیاتش تلاش‌هایی را آغاز کرده بود تا معضلات فکری در سازمان بجای پنهان ماندن، عقب افتادن و مهار، رو به فهم و حل شدن بگذارند. ضربات مهلک اما مانع از تداوم نقش‌آفرینی او شد و ارث یا صلابت و در عین حال معضل‌دار او به وارثانش رسید.

جامع‌نگری، ریزینی، و واقع‌گرایی در حمید اشرف بر متن اتوریته بی‌بدیل‌اش در سطح سازمان، این امکان خود ویژه را برای وی پدید آورده بود که رهبری جمع‌کننده باشد. شنونده و خواننده این گفتگوها، می‌تواند در متن آنها اشرف را بارها و بارها با همین خصوصیتش باز یابد. شاید بر حمید این ایراد وارد باشد که نتوانست کادر پروری و جایگزین‌سازی در حوزه رهبری را آنگونه که لازم بوده در سازمان تحت رهبری خود پیاده کند، بدانگونه که آن یکی ایراد تاریخی هم به او تا همین امروز بر جای خود باقی است که چرا با مقاومت نشان دادن در برابر انتقالش به خارج نخواست از ارزش جایگاه ویژه

اش در سازمان حراست لازم را بعمل آورد. اما آنگاه که فدا شدن ارزشی گوه‌رین باشد و درو شدن بی‌امان جنبش چریکی سرنوشت ناگزیر آن، انتقاد به حمید را نیز می‌باید از انتقاد فردی به نقد مشی و رویکرد سوق و ارتقاء داد. مشی‌ای که، جایگزین‌سازی در آن بیشتر آرزو بوده است تا واقعیت.

جذب داده‌ها از استعدادها و نوارهای این گفتگوها همانگونه که حقایق شخصیت او را به روشنی در گوش شنونده و چشم خواننده می‌نشانند، وی را در جذب داده‌های سیاسی، انسانی ماهر نشان می‌دهد و انسان رهبری که هر آن مبتکرانه می‌کوشیده تا با فرموله کردن مشخصات لحظه، به وضع موجود در جهتی که درست تشخیص می‌داده است سمت و سو دهد. در متن این گفتگوها، او را رهبری می‌یابیم که قدر هر امکان و پتانسیل موجود را می‌داند و آماده است تا در مقام یک مدیر سیاسی-سازمانی هر چیزی را بجای خود، در حد خود و مقتضی اقتضاهای مشی‌ای که بدان باور دارد بکار گیرد.

مسئولیت‌پذیری و مسئولیت‌خواهی حمید اشرف در هر لحظه از این گفتگوها، به وضوح در دیده می‌آیند و موجب ستایش حدیث شخصیتی در او می‌شوند. با آنکه او جایی از این گفتگوها افتخار می‌کند که باورمندی است سرسخت به تز "دیکتاتوری پرولتاریا" - و پس بر این پایه نیز مسلماً نمی‌توانسته برای آزادی و دموکراسی چنان واقعیت‌هایی قایم به ذات ارزش قایل باشد- اما در متن همین گفتگوها نشان می‌دهد که خود در رفتار جاری و به حس و تجربه، انسانی است دمکرات‌منش و عمیقاً منصف. و می‌دانیم که انصاف، آستانه عدالت خواهی هست و مقدمه‌ای است برای هضم شدن ارزش‌های دمکراتیک در جان آدمی. به همین اعتبار، در فهم علمی موضوع می‌توان گفت که حمید اشرف در عین تقید اعتقادی که به حذف دشمن طبقاتی قایل بوده، اما انسان را ارزش می‌نهاد و انسانیت را پاس می‌داشت.

فرزند زمانه خویش بود حمید اشرف ما. او حاصل جنبش روزگار خود بود و در زمره رهبران آن.

نام و خاطره این چهره تابناک تابنده در آیین تاریخ مردم ایران گرامی باد.

پایان